

بُولْتَنْ سَادَه
سِرْكَنْ نُوْرَه

با پژوهش

مقاله " دولت ایدئولوژیک نه ، ، ، ، ، " در دو مورد جا افتادگی دارد که بصورت زیر باشد با آن اضافه گردد .

مورد اول : پایان ستون ۱ از صفحه ۱

تجدید نثار روی لرجهای سیاست . اهمیت اولانی بودن بحث وحدت سازمان از نثار من آنجاست که یک موضوع تکنیکی به امر حقوانی و شکل به مضمون تبدیل میشود . بدین معنا که میتوانست با توجه به سابقه اختلافات بسادگی به گره گاه وحدت تبدیل شوده در دوره‌های طولانی

مورد دوم پایان ستون ۲ از صفحه ۲

منصب موراهای برآمده از انقلاب است یا نمایندگان فنا موراهای کارگران و زحمتکشان (سربازان) اگر در فردا ای انقلاب بفرهنگ موراهای انقلابی رادیو تلوپریوں مورای کارکنان منع نفت هیا شورای برق تهران و دیگر موراهای غیر کارگری سر برآ ورده از انقلاب خواستار حق انتخاب برای شرکت در دولت شدند که میموند رهبری راه کارگر برایان چه پاسخی دارد . از آنها میتواند آه برای انقلابی باقی ماندن به لیست فنا کارکدانها را کارگر رأی بدهند یا هر فرد قابل اعتماد و اعتباری را که خود ملاح میدانند برگزینند . و اگر ایندو هیچ کدام کارگر نبودند چه ؟ آیا نقطه " تغییص ملامت " سایان راه کارگر بمعنا به ضایعه حکومت کارگری اکتفا میکند ؟

بولتن مباحث مشترک

* خرداد ۱۳۷۲
* شماره دوم

چگونه وحدتی و برای چه؟

حیدر

پس از نزدیک به دو سال بحث پیرامون وحدت، حاصل این بحثها به صورت بیانیه مشترک سه سازمان انتشار یافته است. بیانیه ضمن ارائه نکات مورد توافق و اختلاف هیئت‌های نمایندگی و کمیته‌های مرکزی سه سازمان، تیجه می‌گیرد که:

"کمیته‌های مرکزی سه سازمان با این ارزیابی که حل اختلاف در سطح مذاکرات کنونی امکان‌پذیر نیست، بر آن شدند که از طریق سازماندهی مباحثات مشترک اعضای سه سازمان در تمامی سطوح حول مسائل مورد اختلاف مداخله فعل و دموکراتیک سه تشکیلات را برای رفع موانع موجود تأمین نمایند.

بدین منظور بولتها و اجلاس‌های مشترک بحث سازماندهی شده و سرانجام سازمانها بطور مستقل در مورد امر وحدت تصمیم‌گیری خواهند کرد." اتفاقی از ماست.

نخستین انتقادی که بر این تیجه کلی مطرح می‌شود، این است که چرا پس از کذشت دو سال و زمانی که بحث مابین هیئت‌های نمایندگی و کمیته‌های مرکزی با

بقیه در صفحه ۶

پاسخ مسئولین بولتن
رفیق آهنگر عزیز!

بدون پاسخ به داوری شما،
یا داوری می‌کنیم که ضوابط بولتن
مشترک توسط هیئت‌های نمایندگی
سه سازمان تعیین شده است و ما
با احترام به این تصمیم جمعی و
مشترک، از قبول پیشنهاد شما
معذوریم، والبته نامه شما را
درج می‌کنیم. مسئولین بولتن

فلسفه وحدت چیست؟

برهان
صفحه ۱۱

واعظ غیر متغیر

رسول
صفحه ۸

کاست قدرت و بنایارتیزم تشکیلاتی مانع اصلی وحدت همگانی

مصطفی مدنی

حدوداً یکسال و نیم از تلاش نمایندگان سه سازمان "فداخی"، "شورایعالی"، و "راه کارکر" برای وحدت اصولی چپ رادیکال می‌گذرد. تیجه نهایی این راهپیمایی طولانی، آنهم در شرایطی که تحولات جهانی چند ماهه، چند روزه و حتی در ظرف چند ساعت اتفاق می‌افتد، بیان شکست مذاکرات براساس تکرار اختلافات و مسابقه بود که از اول همگان نسبت به آن آکاهانه و اطلاع داشتند. قرار گرفتن مجدد در نقطه شروع مذاکرات و اعلام بن‌بست براساس اختلافاتی که قرار نبود زایل شود، ابهامات و سنوالات جدی را برای فعالین و دست‌اندرکاران جنبش چپ ایجاد کرد. صرف اینهمه انرژی در شرایطی که کبود نیرو و انرژی مفید بشدت احساس می‌شود و در حالیکه همگان خود را برای برگزاری گنکره مشترک آماده می‌کردند و بیانیه ۲۸ تیرماه ۷۱ نمایندگان سه سازمان نیز آنرا نوید می‌داد این سوال عمومی را ایجاد کرده است که چرا یکسال و نیم مباحثات طول کشید، چرا زودتر بن‌بست اعلام نشد، و علت اصلی شکست مذاکرات با وجودی که پیکره‌های هر سه سازمان وحدت را در گنکره‌هایشان به

بقیه در صفحه ۴

اعتراف به مصوبه نمایندگان سه سازمان در راه
با بولتن مشترک
رفقاً عزیز! مظاہق با شیوه مذاکرات تاکنون شما برای وحدت سه سازمان، تصمیم‌جدیدشما برای تعیین درج دو مقاله از هر سازمان درهربولتن، نشان از آن دارد که اولاً شما حاضر نیستید برای وحدت سرمه‌یه‌گذا ری کافی کنید. ثانیاً، از فعال شدن و سیعتراعضا و کادرها هرآسانا کنید. ثالثاً، گویا فکری کنید راه‌کارگری، راه‌گارگری است و فدائی، فدائی و همگرائی و واگرائی این مجموعه را دریک کلیت واحد نمی‌فهمید و قیو، ندارید...

بنا برای این توصیه می‌کنم از اولین شماره بولتن به درج همه مقایلات بدون درنظر گرفتن تعداً دانها و بدون درنظر گرفتن وابستگی صوری فرقه‌ای آن مبارز نمایید. در غیر اینصورت این نوشته اعتراضی را بمثابه ادامه نوشته‌ام جهت اطلاع عموماً زتمایلات وحدت ملابانه مان و دخالت فعال اعضا در حیات واقعی سازمانها یمان درج نمائید.

با تقدیم احترام

آهنگر

۱۹ فروردین ۱۳۷۲

اروپایی است تا مبتنی بر ساختار طبقاتی جوامع شرق. در جوامع صنعتی پیشرفت به واقع هم مایین شرایط زندگی کارکران صنعتی و فروشنده‌گان کار فکری چندان تغایر چشمکیری نیست. در حالیکه شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی مایین یک کارکر صنعتی ساده و یک مهندس یا دکتر را جوامع عقب مانده دنیایی از هم فاصله انداخته است.

اشکال ندیدن این فاصله چشم بستن بر موقعیت متفاوت اجتماعی و خصوصیات طبقاتی و نادیده انکاشتن مطالبات و درخواستهای مختلف است. با این تعریف کارکر فقط به لقب افتخارآمیزی تبدیل می‌شود که برای ورود به جرکه طرفداران سوسیالیسم باید به یقنه پیراهن الصاق کرد. با این تفکر به اعتبار اینکه معلم است و آزادیخواه بخشاهی وسیعی از مهندسین، دکترها، اساتید دانشگاهها و غیره به اعتبار اینکه دموکرات هستند و آزادیخواه، نیروی محركة انقلاب به حساب نمی‌آیند، بلکه به این اعتبار اهمیت می‌باشد که پیشاپیش به نام کارکران تعیید داده شده باشد. تجربه انقلاب خود ما بخوبی نشان داد که کارکران فقط به صرف اینکه کارکر هستند، مدام که آکاهی طبقاتی پیدا نکرده‌اند، الزاماً آزادیخواه، متوفی و طرفدار سوسیالیسم نیستند.

البته این نظریه که فروشنده‌گان نیروی فکری جامعه جزء طبقه کارکر به حساب می‌آیند قابل تحسین است به شرطی که مسئله را ساده نکنیم و به درک ظاهری و کارکرده‌کی نوع پیکاری نرسیم. فکر نکنیم که اشکال چپ ایران تاکنون این بود که کارکری نبود و حالا که ما آنرا به این صفت آراسیم راه ترقی هوار شده است. باید به محتوای این تعریف نظر داشت. اینکه بفهمیم بخشاهی وسیعی از اقتشار متوسط جامعه، مجموع روشنگرانی که جز نیروی فکر چیزی برای فروش ندارند در زیر فشار ابدی سرمایه به طبقه کارکر پیوند می‌خورند، در دموکراسی به اندازه خود طبقه کارکر ذینفعاند و در مبارزه برای دموکراسی و استقرار یک نظام عدالت اجتماعی پشتیبان و متحده آن هستند. رهبری راه کارکر اکر به این مضون نظر داشته باشد، شرط نیکار که دیگران تعاریف او را طایق النعل بالتعل بیدیرند.

مشخصه‌های دولت ایدنولوژیک

توافقنامه مشترک سازمان هر نوع دولت ایدنولوژیک را نقی کرده است. طبیعتاً هم دولتی که منتخب همه مردم باشد، حکومتی که با رأی آزادانه و بلاواسطه مردم شکل بکرده نمی‌تواند به سادگی به یک دولت ایدنولوژیک مبدل شود. مگر اینکه یک نیروی معین ایدنولوژیک در توازن قوای سیاسی تسلط پیدا کند و با زور و ضرب، ایدنولوژی خود را چه اسلامی و چه کمونیستی، چه به نام مستضعفان و چه به اسم طبقه کارکر بر جامعه تحمل کند و یک

▪▪▪

تصحیح پوزش

در ستون اول صفحه سوم از نخستین قسمت «دولت ایدنولوژیک نه...» یک سطر جا افتاده است. ضمن پوزش بخاطر این اشتباہ خواهشمندیه عبارت را به شکل زیر تصحیح نمائید:

نه! اینکار میسر نبود، چنین خطب بزرگی فقط باعث خنده خود کارکران و زحمتکشان می‌شد. چون هیچ آدم منطقی نمی‌تواند وضع امروز ایران را در ذهن مجسم کند و در برنامه تعیین حکومت جایگزین جمهوری اسلامی از حکومت کارکری حرف بزند.

بقدی از صفحه ۱ دولت ایدنولوژیک نه....

کره‌گاه وحدت تبدیل شود، در دوره‌های طولانی و با توجه به توافق روی مسایل برنامه‌ای به یک اقدام غیردموکراتیک تبدیل می‌شود. چرا؟ خیلی ساده. احزاب و سازمانهایی که با هم قرابتی ندارند به فکر وحدت با هم نمی‌افتدند. همکون ترها اختلافات اساسی را روشن می‌کنند و روند وحدت را به تیجه مبارزة ایدنولوژیک می‌سپارند. کاری که خود ما بارفقاری راه کارکر در دوره‌های قبل شروع کرده بودیم. ولی زمانی که با علم به اختلافات این نتیجه به دست می‌آید که می‌شود کار مشترکی را آغاز کرد؛ وقتی در کنکره با توجه به همان اختلافات از وحدت مشخص و ضرب‌الاجل حرف می‌زنیم و از همه مهمتر وقتی یک توافقنامه مشترک را امضاء می‌کنیم؛ شروط کذاشتن به یک اقدام کاملاً غیردموکراتیک تبدیل می‌شود. وقتی بحثهای وحدت زمان طولانی شدن بازتاب اشتراکات نظری فراوانی است که نه اجمالاً مایین سازمانها با حصارهای معین سازمانی، بلکه بین افراد و نیروهای این و آن سازمان پیوند ایجاد کرده است. این میان کسی که شرط می‌کذارد و اصرار دارد که مسایل نظری را به صورت بلوكه و با اهرمهای سازمانی حل و فصل کند، به حفظ حفاظ سازمانی نظر دارد و از آراء آزاد افراد می‌ترسد. این شرط‌کذاری قبل از هرجیز با غل و زنجیر سازمانی راه را برای کسترش هم نظریهای اعضاء سازمانها می‌سندند و مانع وسعت‌یابی و رشد اشتراکات نظری مایین نیروهای فکری نزدیک به هم در درون سازمانها می‌شود. بدین لحاظ اقدامی کاملاً غیردموکراتیک است.

بکذار کنکره مشترک با حداقل همین توافقنامه برکار شود. بکذار کروههای فکری متفاوت، خارج از حصارهای سازمانی موجود، در تشکیلات وسیعتری کرد بیایند، خود را منسجم‌تر کنند و با تحلیلها و ارزیابیهای متفاوت قدرتندتر از پیش پا به میدان بکذارند. بکذار حزب را فراکسیونهای نظری مایین نیروهای خود تبدیل کنند. کارکران و توده‌های مردم اکر واقعاً اعتقادی به آنها هست قطعاً در این مصاف چیزی از دست نمی‌دهند، بعکس وسعت نظر و آکاهی بیشتری برای ابراز آراء، آزاد خود حفظ می‌کنند.

طبقه کارکر یک لقب ساده یا واقعیت؟

رهبری راه کارکر اکر از حکومت کارکری به معنای اخص و مبتنی بر تعاریف رایج از طبقه کارکر، بمشابه آلترناتیو جمهوری اسلامی صحبت می‌کرد، می‌توانستیم بگوئیم راه کارکر هنوز نقش طبقات پائین یعنی میلیونها توده مردمی که شرایط زندگی شان خردۀبورژوازی است و هر راه کارکران نیروی محرك و فعل هر انقلاب دموکراتیک را تشکیل می‌دهند، نادیده می‌انکارد. اما با تعریف جدید راه کارکر از کارکران ایهامت بیشتر می‌شود. چرا که علاوه بر اقتشار وسیعی از کسانی که زندگی‌شان در وضعیت خردۀبورژوازی است، بسیاری از اقتشار مرفه که با حقوقهای بالا به استخدام سرمایه در آمده‌اند و نیروی فکرشن را می‌فروشند به عنوان طبقه کارکر لقب می‌کیرند.

آنچه در قطعنامه آخرین پلنوم کمیته مرکزی راه کارکر منعکس است، تاکنون معلمان کشور به عنوان کارکران نام کرفته‌اند، تا بعد چه رده‌های اجتماعی و شغلی به این مجموعه اضافه شوند، چیزی را در ذهن فلان رفیق عضو راه کارکر که به فرض در داخل کشور، در جلسه معلمان نشسته و به آنها باید بگوید شما کارکران و وظیفه سنگینی بر عهده دارید، تغییر نمی‌دهد. چون این بدان معنی است

یا باید به روش اورتگا عمل کرد و تسلیم رأی مردم شد و پیروزی آنی را فدای آکاهی ذهنی آتی کرد. یا بشیوه دولت الجزایر سر ارجاع اسلامی را که از صندوق آراء همین مردم سر بریون آورده بود به سنک کوبید یا باید به رأی مردم پایبند بود و حق رأی همکانی را با همه عواقبش و مثابه نخستین شرط لازم برای دمکراسی پذیرا شد و یا به قیم مائی روی آورد و به جای مردم و بنمایندگی از سوی آنان بلوی زندگی و حیات اجتماعیستان تصمیم کرفت.

شکست آنچنانی اردوگاه سوسیالیستی و بروز عقب افتاده ترین مطالبات دمکراتیک مردم این کشورها ثابت کرد که ، کلید بهشت را هم نسی توان و بناشد به زور تقديری مردم کرد. این شکست همچنین اثبات کرد که بدون دخالت مستقیم همه مردم در امر حکومت ، بدون حق آزادانه انتخاب و عزل مردمی از طریق انتخابات و بدون اینکه طبقه کارکر در رشد مبارزات دانشی خویش به کردانی متحد و آکاه، برآی نه فقط دفاع از منافع خود، که دفاع از مصالح و منافع کل جامعه تبدیل شده باشد، هر نام و واژه ادعائی به اسم طبقه کارکر و حکومت کارکری ، فقط به مستسکنی برای تبدیل حزب به حکومت و استقرار یک دولت ایدنولوژیک مبدل خواهد شد. رفقاء رهبری راه کارکر در یکجا خود را به حق رأی همکانی، آزادی بیقید و شرط سیاسی و حکومت منتخب همه مردم مقید می دانند و به حق در اصرار بر این اصول از ما جلوترند ولی در جای دیگر با شرط دولت کارکری آنرا نقض می کنند. تیجه این دوگانکی فقط این نیست که هر تصمیم را عقیم می کنار. حاصل این تناقض رهبری راه کارکر راتنها مجبور نسی کنده در کنکره اصل دولت کارکری را شرط ضرور و الزامی وحدت حزب قلمداد کند و در خارج از کنکره فقط از پایبندی به سرنگونی جمهوری اسلامی و دمکراسی برای تشکیل حزب حرف بزند و هر بار باز به روی این تصمیمات چرخش کند. نهایت این تضاد فقط به این ختم نسی شود که کمیته مرکزی راه کارکر در توافق نامه سه سازمان از حکومت مردم دفاع کند و در تبصره ضمیمه ای حکومت کارکری را به میان بکشد، برآیند این دوگانکی راه را برای پیوستن به صف مدافعان دولت ایدنولوژیک هموار می کند. در بستر این تناقض فقط شکل حکومتی شاخص می شود که در آن خصلت کارکری دولت فقط یک عبارت، یک لقب، یک معناست. یک تعریف است که مناسب با حکم مرجع و منطبق با منافع و آمال کروه ظاهر اصول پیدا می کند. تیجه واقعی این تناقض شکل کرften یک وجه تمایز فرقی است، نه اعتقاد به حکومت واقعی طبقه ای که به اتکاء اکثریت جامعه می رود تا نظام مزدوری را براندازد و دمکراسی و سوسیالیسم را استقرار بخشد.

واقعیت آن است که نه مخالفت ارتدکسیهای چپ ما با حق رأی همکانی و آزادی های بی قید و شرط سیاسی تیجه بلاحت ایدنولوکهای آنهاست و نه پشتیبانی از پروستیریکا و مدافعت از آزادی و دمکراسی مصون از خطوطی است که بر سوسیالیزم کذشت.

راه استقرار دولتهای ایدنولوژیک تاریخاً و در عمل روش کشته است. مدافعان واقعی آزادی های سیاسی و حق رأی همکانی نیز در مصاف با سرمایه جهانی که همچنان بر روح و جسم جوامع سایه اندخته است ، فعلًا بازنه مانده اند. مهم این است که بیاییم طریق اعتدالی جامعه از کدام مسیر و به چه شیوه هموار می شود. پایبندی به دمکراسی یا دور زدن رأی آزادانه مردم؟ براستی در کوران این دوگانکی چکونه می شود دولتی را مستقر کرد که هم منتخب همه مردم باشد و هم دولت فقط کارکران؟ این دولت ممکن بر ارکانهای مردمی است. منتخب شوراهای برآمده از انقلاب است یا

بیمه در صفحه ۱۰

جمهومکراتیک را که مشخصه بارز آن بوروکراتیسم و غیرdemokratیک بودن آن است بالای سر مردم و بر فراز آراء آنان بنشاند. تردیدی نیست که سوسیالیسم را فقط قدرت سیاسی آن طبقه اجتماعی می تواند استقرار بخشد که مخالف هرکوئه استثمار طبقاتی و املاع آزادیهای اجتماعی است. یعنی طبقه کارکر.اما مادام که این طبقه با رأی آزادانه همه مردم استیلا پیدا نکند. یعنی مادام که سوسیالیسم به مسئله جامعه تبدیل نشود، هرکوئه تلاش برای به کرسی نشاندن حکومتی به اسم حکومت طبقه کارکر مستلزم ایجاد یک حکومت ایدنولوژیک یا حکومت حزبی و سرمنشاء بوروکراتیسم است. حکومتی که نه با واسطه و با آراء آزادانه و سازمانهای مافوق و ولی مردم می تواند شکل بگیرد. تصادفی نیست که در زمان کوتاهی پس از انقلاب کبیر اکابر مجلس موسسان منحل اعلام می شود و حزب بلشویک بجای دولت قطعنامه صادر می کنند که:

"به کمیته مرکزی اختیار تام داده شود تا در هر زمان که لازم بداند همه معاهده های صلح را با دولتهای امپریالیستی و دولتهای بورژوازی نقض کند و به آنها اعلان جنگ بدهد".

قطعنامه کنکره هفتم حزب بلشویک درباره جنگ و صلح، ۸ مارس ۱۹۱۸

و یا اتفاقی نیست که در کنکره هشتم همین حزب صریحاً اعلام می کردد که:

"حزب کمونیست روسیه بعنوان حزبی که در قدرت است و تمامی دستکاههای دولتی را در دست دارد (اساسنامه مصوب همین کنکره) روش می سازد که محرومیت از حقوق سیاسی و هرکوئه تهدید آزادی معیارهای موقتی است که برای باطل کردن کوششهای استثمارکرمان در بازیس کرften و یا باز ساختن امتیازاتشان ضروری است. بانایودی امکان عینی بهره کشی انسان از انسان دیگری لزوم چنین معیارهایی نیز بتدریج از میان خواهد رفت." برنامه مصوب کنکره هشتم ۲۲ مارس ۱۹۱۹

ابن معیار موقتی در شوروی که خصلت عمومی آن نادیده انکاشتن حق رأی همکانی و عدم اعتقاد به آراء آزادانه همه مردم بود آنقدر به درازا کشید و شاخ بوروکراتیسم دولتی که هپای رویش آن تولد یافته بود آنقدر بزرگ و بزرگتر شد که خود راه را برای رجعت به پستترین و زشتترین نوع بهره کشی انسان از انسانی دیگر آماده کرد. در هرج و مرچ بعد از سقوط این بوروکراسی وقتی ملت های جوامع سوسیالیست برای فقط حقوق ملی بجان هم افتادند، خیلی ساده معلوم شد که آنهمه القاب و توصیف در پنهان اقتدار یک دولت ایدنولوژیک فقط می توانسته است شعار باشد. تمامی سازمانها و احزاب کمونیست سایر نقاط جهان نیز که راه چونی خود را بویژه در رابطه با مسئله قدرت از این نوع ساخت کو کرften به نمونه های ریز و درشت دستکاههای بوروکراتیکی مبدل شدند که در سیز درونی خویش به آخر خط رسیدند.

آنچه از این تجربه کرانها سر برآورد اعتقاد راسخ و واقعی به اصل حق رأی همکانی، آزادی بیقید و شرط سیاسی و اعتقاد راستین به انتخاب آزادانه همه مردم است. هیچ راه وسطی وجود ندارد. یک حزب سیاسی جدی و وظیفه مند نسی تواند هم به روش اول و هم به اعتقاد دوم، تراما نظر داشت باشد. نسی شود هم از حکومت منتخب همه مردم دفاع کرد و هم شرط دولت کارکری را پیش کذاشت. نسی توان هم طرفدار حق رأی همکانی، نسی دولت ایدنولوژیک و خود حکومتی مردم بود و هم آنها را مجبور کرد که فقط به حزب تو و تعاریف حزب تو رای بدنهند.

باقی از صفحه ۱

کاست قدرت و بنای پارتبیزیم.....

تنوع لاجرم چند پارچگی را معنی می داد. بنابراین نتیجه دور اول مذکرات شکست و بن بست بود.

دوره دوم: از اواخر زمستان ۷۰ که بن بست مذکرات سه جریان قطعی شده بود، طرحی در نظر رفقاء هیئت نمایندگی ما به وجود آمد که به صورت نطفه ای در مباحثات کنکره و بویژه در جریان کنکره سازمان ما به آن اشاره می شد. این طرح با دوری جشن از استفاده از اصطلاحات و فرمولیندیهای رایج، تلاش می کرد برای فرمولهای مطروحه تابع برنامه ای - کاربردی اختیار نماید. فی المثل بجای استفاده از دولت نوع کمون، بکوید که این دولت چیست و چه وظایفی را به عهده دارد. شکستن ماشین دولتی به معنای اجرای چه وظایفی است و قس علیهذا... نتیجه امر فوق العاده بود. بجای صرف انرژی فراوان و چندین جلسه که در دوره اول سازمانها شاهد آن بودند، در طی مذکراتی که در يك جلسه در تیرماه برگزار شد هیئت های نمایندگی طی اطلاعیه ای به تاریخ ۲۱ تیرماه ۷۱ توافق خود را بر مبنای چهارچوبی که استراتژی برنامه ای و سیاسی مشترک را تعریف می کرد اعلام کردند. در این اطلاعیه چنین آمده است:

در نشستهای هیئت های نمایندگی سازمان فدایی، راه کارکر و شورای عالی مباحثات وحدت پیکری شد. از آنجا که روشن شد در اصطلاحات مربوط به فرمولیندی مبانی برنامه ای اختلاف وجود دارد تصمیم گرفته شد مضماین اصلی برنامه و استراتژی سیاسی برای حصول چهارچوبیهای ضروری وحدت در دستور بحث قرار گیرد. پس از بحث و تبادل، نقاط اشتراك زیر در عرصه برنامه و استراتژی سیاسی جمعبندی شد. این توافق نظر هیئت های نمایندگی سه سازمان است که باید برای بررسی و اظهار نظر کمیته مرکزی سازمانهای سه کانه اراده شود. اعتقاد بر آن است که در چهارچوب این وحدتها در عرصه مبانی اصلی برنامه و استراتژی سیاسی، اختلافات ایدئولوژیک و تنویریت سه سازمان می توانند در چهارچوب یک تشكیل حزبی واحد همیستی نماید. هیئت های نمایندگی فدایی، شورای عالی، راه کارکر. با توافقنامه فوق تدارک اجرایی برای برگزاری کنکره مشترک در دستور قرار گرفت. اما دوره دوم را تنها با موفقیت و هماهنگی ناشی از وحدت نسی توان توضیح داد. در درون سازمان ما در این دوره غلیان شدیدی در کرفت. جریان از این قرار بود که در جناح چپ طرفداران برنامه اکثریت تابیلاتی برنامه ای، تنویریت و سیاسی به سمت اقلیت سازمان ما در قبل وجود داشت. این امر را می توان در مباحثات تنویریت رفیق «مهران» بخوبی مشاهده کرد. این تابیلات در یکساله بعد از کنکره تشید شد. موضوعکیری صریح، روش و رادیکال جناح چپ طرفداران اکثریت در ارتباط با «انقلاب اوت» روسیه التهاب و مخالفتی را در جناح راست اکثریت سازمان ایجاد کرد. اما انقلاب اوت روسیه به تابیلات این بخش سرعت پیشتری داد. مقالات تنویریت رفیق سارا محسود که با برنامه ای نظری اقلیت، اقلیت را می کویید و جمعبندیهای او از انقلاب نیکاراکوئه - مدل نمونه ای اقلیت برای انقلاب اتفی ایران - درج ترجیمه ها و مقالاتی در نشریه که تجارب و دیدگاه های جنبش رادیکال چپ در سطح جهان و بویژه آمریکای لاتین را نشان می داد که به مواضع اقلیت سازمان نزدیکی نشان می داد.

مقاله رفیق شالکوئی درباره جهان معاصر و طرحهای وحدت او برای جنبش چپ و بویژه توافقات هیئت های نمایندگی سه سازمان، مجموعا ناراضیتی کرایش تخلی - محافظه کارانه طرفداران برنامه اکثریت را موجب شد. بنابراین دوره دوم در ظاهر آرام توافقات نمایندگی سه

جریان و غلیان و آشوب در میان طرفداران اکثریت به پایان می رسد.

دوره سوم: این دوره نمایانکر اوج بحران در میان طرفداران برنامه اکثریت است. شکافها به کاست اصلی رهبری اکثریت سرتیت می کند و به پایین تسری می باید. رهبری سازمان ما دست پاچه می شود و راه حل را برای کاهش بحران و سوار شدن بر آن تدارک می بیند. نمایندگان سه

تصویب رساندند چه بود و مسبب آن چه کسانی هستند. متأسفانه بیانیه علنی سه سازمان به دلیل خصلت غیر تشریحی اش چیزی جدید به خواشده کنکره اران نمی کند. جز آن که مجددا سوالهای قدیمی را به ذهن متبار نماید. بنابراین برای آنکه نقیب به واقعیت بزنیم، لازم است حتی اکر شده کوتاه و مختصر به یکمال و نیم کذشته برگردیم و نقاط عطف آنرا برشماریم. زیرا دلایل اصلی و مسببن اصلی را تنها در جریان پروسه مذکرات نمایندگان و ارکانهای رهبری سه سازمان می توان به خوبی شناخت.

اکر بخواهیم از مسایل جزئی و حتی دوره های فرعی صرف نظر کنیم. یکمال و نیم کذشته را برآساس تغییرات کیفی حادث در آن می توان به سه دوره تقسیم بندی کرد. دوره اول از پائیز ۷۰ الی زمستان ۷۰، دوره دوم از بهار ۷۱ الی تابستان ۷۱ و دوره سوم از پائیز ۷۱ الی زمستان ۷۱.

دوده اول: در این دوره رهبری سازمان ما با ارائه مبانی برنامه ای سازمان می کنند که حاوی فرمولیندیهای سازش کرایشات سازمانی، با آزادی تفسیر از آن بود - به دو سازمان دیگر خواهان وحدت سه سازمان گردید. این امر متعاقب قطعنامه ای بود که نمایندگان کنکره سازمان ما به تصویب رسانده بودند. اما روشن بود که فرمولیندیهای مورد توافق در کنکره ما مورد توافق دو سازمان دیگر نیست. چه این فرمولیندیهای بطور واقعی اکثریت و اقلیت سازمان می ران نمایندگی نمی کرد. فی المثل شکستن ماشین دولتی بورژوازی که یک خواست فوری اکثریت بود به هویت ما منتقل شده بود و دولت اکثریت استثمر شونده بدون ذکر خالصی یا ناخالصی و ترکیب آن - که به هر حال جای تفسیر را محدودتر می کرد - و اقلیت ترجیح می داد در هویت ما باشد به اقدامات فوری تبدیل شد. فرمولیندی مبانی برنامه ای نارسا، ناروشن، مبهم و قابل تفسیر بود و در واقع سازشی بود فی ماین کرایشات کوناکون برای جلوگیری از انشعاب غیرواقعی. و البته این امری بسیار درست و بجا بود. چه بسیاری از اختلافاتی که اصول پنداشته می شد، در واقع وجود خارجی نداشت و صرفا بازی با کلماتی بود که معانی و مواد برنامه ای یکسانی برای آن تعیید شده بود. به عنوان مثال وقتی که بن بست در امر فعالیت مشترک کرایشات سازمانی در کنکره به وجود آمد ما در بعضی از موارد از جمله شکستن ماشین دولتی بورژوازی خواستیم که رفقاء اکثریت زبان ایدئولوژیک و اصطلاحی را حذف و بجای آن بکویند که برای این امر چه می خواهند بکنند. تیجه روشن بود مواد اجرایی و برنامه ای آنها برای این امر تفاوتی با مواد اجرایی برنامه اقلیت که اقداماتی دموکراتیک را مد نظر داشت و از آن شکستن ماشین دولتی بورژوازی را تیجه نمی کرفت، نداشت. بنابراین اکر فرمولیندی مبانی برنامه ای، اکثریت و اقلیت از صرف ذکر آن فرمولها بطور واقعی نمایندگی نمی کرد این امر برای سازمانهای فدایی و شورای عالی دوصد چندان معتبر بود. تیجه مذکرات دور اول روشن بود، تلاش دو قطب افراطی نمایندگی - سازمان فدایی و راه کارکر - این بود که اصطلاحات سازمانی خود را به دیگری تحییل نماید. . تیجه روشن بود، کسی حاضر نبود از فرمولیندیهای «عزیزش» کوتاه باید. البته برای بسیاری و از جمله نمایندگان سه جریان به خوبی روشن بود که بسیاری از فرمولها و اصطلاحات سازمانی که ظاهرا حول آن اختلاف وجود داشت، کاربرد برنامه ای - اجرایی یکسانی داشت. در واقع در دور اول منطق حاکم بر مذکرات نمایندگان، منطق تاکنونی حاکم بر چپ انقلابی بود، که بر اساس آن وحدت به معنای کوتاه آمدن از مواضع و پرنسیپهای سیاسی و پذیرش یا تحییل نظرات به خود یا به جریان مقابل است. وحدت به مثابه تنوع در یکانکی قلداد نمی شود و

دستگاه استالینی حکومت برای ساختمان سوسیالیسم در یک کشور که به نوع ویژه‌ای از شیوه تولید بورژوازی - دولتی منجر شد، اما جنایات میلیونی استالین کجا و سرکوب و اختناق توده‌ای حکومت کاسترو کجا! استالین و کاسترو هرچند از یک دستگاه حکومتی اقلیت برای سرکوب توده‌ای سود جسته‌اند، اما دو چهره متفاوت و کوناکون را نشان می‌دهند. اینجا تفاوت طبقاتی، سیاسی و... را نمی‌توان معيارهای اساسی قلمداد کرد. علاوه بر مجموعه تاثیرات اجتماعی انقلاب کوبا، باید به خصایل شخصی و روانشناختی - اجتماعی این دو فرد نیز دقیق شد. مجموعه فشارهایی که در کودکی، جوانی، در خانواده، در مدرسه، اجتماع، زندگی، عشق، زیر سلطه بودن سیاسی و اجتماعی و... به فرد متقل می‌شود و در کارکتر او تاثیر می‌کذارد و می‌تواند به این یا آن هنجار اجتماعی مشت بان منفی منجر شود. همین امر در ساختار سیاسی سازمانهای ایرانی نیز باشد و ضعف عمل می‌نماید.

همانکونه که روند مباحثات سه جریان نشان می‌دهد، کاست رهبری اکثریت سازمان ما دانما در تلاش آن است که به شیوه بنیارتی با نوسان بین کرایش تخیلی - محافظه‌کارانه راست سازمان و دموکراتیسم کارکری - زحمتکش چپ سازمان موقعیت خود را به مثابه رهبری اصلی سازمان حفظ کند. تنوری قدرت و نقش تعیین کننده آن که یکی از پایه‌های فکری دستگاه نظری سوسیالیسم تخیلی است، در رهبری ما کارکرد مهی دارد. مجموعه تحولات سازمان ما، بیویه در چند ساله اخیر همی نشن از این کرایش تحکیم قدرت کاست حکومتی در سازمان ما دارد. من شدیداً با این نظر که رهبری اکثریت سازمان را جاهم سیاسی قلداد می‌کند مخالفم. برطبق این نظر کویا توافق نایندگان سیاسی سازمان در ۲۸ تیر ۷۱ از روی جهالت و نادانی بوده است و یا اینکه رهبری یک کرایش سکت نیز در پرنیپهایش دارد و مجدداً به آن رجعت نموده است. اینکه چین کرایش سکتی در سازمان ما و در رهبری اکثریت سازمان ما موجود است، نمی‌توان مخالف بود. ولی همکان و از جمله ما می‌دانیم که ثقل رهبری صاحبینظر، با قدرت تنوری بالا و باهوش است و در تصمیماتی از ایندست جهالت و کرایش لحظه‌ای در آن عمل نمی‌نماید. از طرف دیکر تناقض بنیادی تنوری و پرانتیک سازمان در چند ساله اخیر را چکونه باید توضیح داد. تنوریهای اصولی که در هنگام اجرا اخته شده و به نقیض خود مبدل گردیدند. مکر ممکن است ظرف یکماه از توافق ۲۸ تیرماه ۷۱ صد و هشتاد درجه عليه آن موضع کرفت. بحران درونی سازمان، شکاف عیق در کاست رهبری و تلاش برای حفظ و تحکیم قدرت به هر شکل، مهمترین دلیل پایه‌ای برای برخودهای غیراخلاقی رهبری اکثریت سازمان ما بوده است. البته بی‌چهره‌گی مسلکی - سیاسی در نزد اکثریت سازمان خود یکی از دلایل مهم دامن زدن به تلاش بنیارتی در تحکیم قدرت در سازمان است که به نوبه خود از کارکرد بنیارتی کاست قدرت قوام می‌یابد. من به دلیل محدودیت صفات براساس ضوابط تعیین شده، تشریح بقیه جوانب مسئله، از جمله فقدان سیاسی مسلکی - سیاسی اکثریت و نقش اساسی آن در بنیست وحدتها را به نوشته دیکری واکذار می‌کنم. ولی جا دارد همینجا به نقش مخرب قدرت‌طلبی در نایندگی سازمان فدائی نیز اشاره‌ای بکنم. رفاقت نایندگی سازمان فدائی داسما در توافقاشان تلاش کرده‌اند مرز و حصار فرقه‌ای و سازمانی بین اعضا و کادرهای سه سازمان بوجود بیاورند، به کونهای که کویا روسای سه قبیله نشسته‌اند و به توافقات قبیله‌ای مشغولند. «حیدر» و «اصین» و «آهنگر» به سه سازمان تعلق ندارند، اینان عناصر یک حزب بزرگ با ساختار تشکیلاتی فراکسیونی هستند. بی‌اعتنایی نایندگان سازمان فدائی به اعضای سه سازمان ب مشابه یک‌گلیت و نه به معنی جمع عددی آنها، بی‌اعتنایی به تحولات جهان، ایران، جریانات و عناصر منفرد بیرون از سه سازمان، تحالیل بشدت.....

بقیه در صفحه ۱۰

سازمان در جلسه تیرماه ۷۱ توافق کرد: بودند که نایندگان راه کارکر و شورایعالی برای انتشار بیرونی سند توافق شده متنی را تهیه نمایند. راه حل بحران تهیه همین متن توسط نایندگان ما بود و کویا «به خاطر اشتغالات پیش آمده» با رفاقت شورایعالی تهیه نشده بود. سوال این است که اگر «اشغالات پیش آمده» حادث نمی‌شد، امکان تهیه متنی با رفاقت شورایعالی وجود داشت - بالکل توافق ۲۸ تیرماه ۷۱، قرارهای آن، زبان غیرایدی‌سوزیک و غیراصطلاحی آن و... متفاوت داشت. اصلاً رهبری سازمان متنی را «به خاطر اشتغالات پیش آمده» تهیه کرده بود تا بدینظریک جلوی وحدت سه سازمان را بگیرد و از شکافی که در کاست رهبری اکثریت بوجود آمده بود و تشدید می‌شد جلوگیری به عمل آورد. رفاقت ما با ارائه چنین طرحی به بی‌پرسنیی از طرف نایندگان دیگر روپرورد وی آنها با یک عقب نشینی تاکتیکی و طرح این که اصطلاحات فوق نظری نوع دولت و... به عنوان بر می‌کردد و نکره مشترک در باره اسم دولت و... تصمیم بگیرد، به کرایشات مشابه خود که در نایندگی سازمان فدائی وجود داشت و آنها بخوبی آنرا می‌شناختند فرست عرض اندام برای طرح مسائل سطحی جهت به بنیست کشاندن مذاکرات دادند. طرح توافق اولیه روی نام - فقط نام و نه مضمون - دولت، نام سازمان و نامک ارکان و پرسنیپ کردن آنها برای وحدت و مهمتر از همه عدم اتکاؤ و پذیرش آرای عمومی مجموعه اعضا سازمانی‌دار کنکره مشترک، مواضع غیراصولی و قدرت طلبانه نایندگی سازمان فدائی برای اعدام مشترک «پیکر وحدت» با نایندگی سازمان ما بود. وضع رهبری سازمان فدائی در تصمیم رهبری سازمانها ما نقش فرعی داشت، چه آنها قبل از مجموعه خود را گرفته بودند و سازمان فدائی را به زمین بازی که از آن شناخت کافی داشتند، کشاندند. علت اصلی اثبات این امر، تیر خلاصی است که به جسد اعدام شده توسط مصوبات اکثریت مرکزیت ما شلیک شد. نایندگان سازمان ما در اجلاسی که به بنیست مذاکرات منجر شده بود اعلام کرده بودند که هیچ پیش شرطی به جز تفاوتات حاصله و مصوبات کنکره حول نام دولت و... را نمی‌پذیرند، اما در هراس از آن که نایندگان سازمان فدائی به مواضع اصولی کشیده شوند - البته این هراس، توهیمی بیش نبود - در آخرین اجلاس مرکزیت با کذاردن پیش شوطلهایی که حاوی «اصطلاحات، رکزها، کدها»... بود و در دوره اول بخاطر همان، روند وحدت به بنیست رسیده بود تیر خلاص را زدند و میخها را نیز بر تابوت کوییدند که نکند که رهبران سازمان فدائی پشیمان شوند. اما پیش شرطهایی که اکثریت رهبری کذاشته‌اند نه فقط حسن ختامی بر روند وحدت محسوب می‌شود، بلکه به معنای پایه‌بریزی انشقاق در توافقات دون سازمان با اقلیت و بخشی از رفاقت طرفدار اکثریت نیز می‌باشد. طرح پیش شرط پذیرش دولت جایگزین که فقط کارکران و زحمتکشان را شامل شود نه فقط روند وحدت را مسدود می‌کند بلکه این امر به معنای تحلیل انتساب به چ سازمان در کنکره آتی خواهد بود.

قدوت و جایگاه آن درین بست مذاکرات

بنظر می‌رسد که دیگر روش شده باشد که هر انحراف وضعی شخصی را نمی‌توان به این یا آن طبقه منسب کرد. تحلیلهای جامعه‌شناسنامی و روانشناختی و تاثیرات آن در جامعه، خانواده و فرد دیگر نیاز به اثبات تنوریت ندارد. چنین است که در یک ساخت اجتماعی، طبقاتی، حکومتی و حزبی با دستگاهها و سیتمهای واحد، کارکردها و هنجارهای متفاوت و کاه تعیین کننده‌ای رخ می‌دهد. به عنوان نمونه «تلقی شهرام» و «علیرضا سپاسی آشتیانی» هر دو از یک ساخت فکری - سیاسی برخاست بودند اما «تلقی شهرام» دست به جایت علیه هستکران مذهبی اش می‌زند و «سپاسی آشتیانی» از آن انتقاد می‌کند. نمونه آشتیانی دیگری را نشان نمی‌دهد. تلاشی تخیلی در شوروی و کویا مجموعاً تفاوت کیفی را نشان نمی‌دهد. تلاشی تخیلی در

بقیه از صفحه ۱

چکونه وحدتی و برای چه؟

حتی فراتر از آن حول مسایل اساسی‌ای که در بیانیه مشترک نیامده است نظرات متفاوتی در درون هرسه تشكل وجود دارد. وجود اختلافات گسترده در شرایط بحرانی کوئی امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است اما مسئله مهم درک درست از جایکاه این اختلافات در مرحله کوئی و رابطه آن با وظایف مبرم مرحله‌ای است. فقدان درک روشن از وظایف مبرم مرحله‌ای و جایکاه و نقش این سه جریان در جنبش انقلابی چپ ایران، تشخیص درست جایکاه اختلافات را نیز با مشکل روپرو ساخته است. به عنوان مثال رفقای شورایعالی و راه کارکر در رابطه با جایکاه اختلافات می‌نویسد:

۱۱- پایدار بودن وحدت حزبی مستلزم نه حل اختلافات، مستحیل کشتن نظرات و تبعیت نظری، بلکه بر عکس روشانی بخشیدن به اختلافات است.

از نظر ما اختلاف در موارد فوق ابند ۱ و ۲ واجد اهمیت بسیار بلحاظ پایداری نیز وحدت حزبی است چرا که مضمون فعالیت و خط استراتژیست حزب یعنی موجودیت آنرا توضیح می‌دهد و لذا می‌باید پیش از تشکیل کنکره مشترک در مورد آنها توافق صورت نیزد. اینکه نظرات رفقای شورایعالی و راه کارکر در این باره درست است یا نه به کنار ولی می‌توان از رفقا سوال کرد بر چه پایه‌ای وحدت سه سازمان را که اساساً کروههای مهاجر فاقد پیوند با طبقه کارکر هستند وحدت پایدار حزبی تلقی می‌کنند؟

در بحثهای دو ساله هیئت‌های نمایندگی و کمیته‌های مرکزی پیرامون وحدت و بیانیه مشترک به مثابه حاصل و جمعبندی این بحثها، ردپایی از برخورد زنده و مشخص با مسئله وحدت مشاهده نمی‌شود. بیانی ای که بیانیه مشترک در مجموع برای وحدت سه جریان ارائه می‌کند، حتی در درون هرکدام از این تشکیلها نیز مبانی وحدت بشمار نمی‌آید. برای نمونه ماده ۱۰ تفاوقات یعنی «برقراری مالکیت اجتماعی در کلیه موضع کلیدی اقتصاد» را در نظر بگیریم. در تشکیلات ما حول این مسئله بحث نشده است ولی نظرات متفاوت وجود دارد. اختلاف نظر در راد کارکر حول این مسئله روشنتر است. رفقای اقلیت کنکره راه کارکر قطعاً با چنین بندی نمی‌توانند موافق باشند. نظر مجموعه رفقای شورایعالی را در این مورد نمی‌دانیم. با این وجود این بند یکی از بندهای مبانی وحدت را در بیانیه مشترک تشکیل می‌دهد.

بیانیه مشترک به بحران چپ و راههای برو ن رفت از آن در مضمون فعالیت آنی این مجموعه و چشم انداز آن کوچکترین اشاره‌ای نسکردد است. و این در شرایطی است که مجموعه نیروهای برای خارج و هرکدام از این تشکیلها به نوبه خود با بحران و بنیت‌های جدی در فعالیت خویش روبرو هستند و یافتن راهی برای غلبه بر بحران مقدم‌ترین و کره‌ی ترین مسئله بشمار می‌آید و چکونکی پاسخکوبی ب این مسئله تاثیر قاطعی در شکل و مضمون وحدت دارد و در حقیقت مبانی و اشکال سازمانی وحدت را رقم می‌زند.

چرا وحدت؟

مسئله وحدت مسئله‌ای در خود و برای خود نیست، بلکه در هرشرایط معین و اوضاع و احوال شخص در احواله با پاسخکوبی به نیازها و ضرورتهای مرحله‌ای معنا و معنی می‌باید. هدف از تلاش برای وحدت نیروهای مختلف این است که انرژی این نیروها برای پیشبرد وظایف معین و شخص متمرکز شده و از پراکنده‌کاری و دوباره‌کاری جلوگیری شود و توان انجام این وظایف کسترش و تقویت یابد. این امر نه تنها در مسئله وحدت بطور کلی بلکه در مورد وحدت نیروهای چپ بطور مشخص نیز می‌باید مد نظر قرار بکرد. حال می‌توان از خود پرسید، پیشبرد کدام وظایف معین و مشخص در مرحله کوئی است ضرورت وحدت سه جریان را مطرح ساخته است؟ و از طریق تحقیق این

بن‌بست مواجه شده است، رفاقتی ما به یاد «سازماندهی مباحثات مشترک اعضای سه سازمان در تمامی سطوح» و «مداخله فعال و دموکراتیک سه تشکیلات» افتاده‌اند؟ مگر نمی‌شد از همان آغاز همچنان بحث مابین هیئت‌های نمایندگی مباحثات مشترک مابین اعضای سه سازمان و «مداخله فعال و دموکراتیک» آنها را سازمان داد و بولتهای مشترک منتشر نمود؟ از این گذشت چرا بحثهای وحدت از همان آغاز به صورت علني در سطح جنبش مطرح نگردید تا نیروهای جنبش بتوانند در جریان بحثها قرار گرفته و در اینباره اظهار نظر کنند؟ هیچ مسئله یا نکته امنیتی در این بحثها وجود نداشته که بتوانند مانع علني کردن بحثهای وحدت کردد و نقض علنيت در عمل علیرغم تاکید بر آن در حرف، نشانه فقدان درک عمیق از اهمیت و ضرورت علنيت می‌باشد.

نکته انتقادی دوم کندی روند بحثهای وحدت است. هیئت‌های نمایندگی و کمیته‌های مرکزی پس از حدود دو سال بحث، نقاط مورد توافق و اختلافی را جمعبندی کرده‌اند که از همان آغاز نیز کمایش برای اغلب ما روشن بود. شاید می‌شد در همان آغاز طی یکی دو جلسه این نکات را جمعبندی کرد و رفقای ما باید توضیح بدهنند ضرورت صرف دو سال وقت بدین منظور آنهم در شرایط خارج از کشور از کجا ناشی می‌شود؟ آیا این نشانه برخورد غیرجدی با این مسئله و اتفاق وقت نیست؟

دیدگاه بیانیه درباره وحدت*

بیانیه مشترک دیدگاه روشی را در رابطه با وحدت ارائه نمی‌کند و این البته امری اتفاقی و تصادفی نیست. از همان زمان آغاز بحثها، هیئت‌های نمایندگی برخورد زنده و مشخصی با مسئله وحدت نکردند. به بیان دیگر به مسئله وحدت از زاویه پاسخکوبی به نیازها و ضرورتهای مرحله‌ای جنبش چپ انقلابی در ایران نکریسته نشد. سمتکریهای مشترک یا به عبارت دیگر نزدیکی مواضع نظری، محرك و انگیزه شروع بحثهای وحدت بود. توجه به این مسئله کرچه بجای خود درست و اصولی بود ولی برای برخورد زنده و مشخص با مسئله هویت به هیچوجه کافی نبود. برای برخورد مشخص با مسئله وحدت، وضعیت جنبش چپ انقلابی در داخل و خارج بطور عینی باید مد نظر قرار گرفته شده و مشکلات و معضلات فراوری آن ارزیابی می‌کردید و ضرورتها و نیازهای مرحله‌ای آن بررسی می‌شد و به مسئله وحدت از زاویه چکونکی پاسخکوبی آن به نیازها و ضرورتهای مرحله‌ای جنبش انقلابی چپ نکریسته می‌شد و مشخص می‌کردید که این وحدت چکونه و به کدام نیازهای مرحله‌ای می‌تواند و باید پاسخ دهد. به بیان دیگر به مسئله وحدت می‌کنیم که چه بکنیم؟ پاسخ روشن و مشخصی داده می‌شد و شکل و مضمون مناسب برای وحدت در مرحله کوئی چنین نکردد و رفقای ما در هیئت‌های نمایندگی و ایضاً کمیته‌های مرکزی چنین نکرند و با دور زدن این مسئله کوهی به بحثهای نظری حول مسایل کوناکون که بجای خود حائز اهمیت است پرداختند و این روند در نهایت به جمعبندی اختلافات و تفاوتشات نظری رفقای شرکت گشته کننده در هیئت‌های نمایندگی که به تصویب کمیته‌های مرکزی رسیده منجر شد. هدف رفقای ما در هیئت‌های نمایندگی یافتن راهی برای وحدت یا دیقیتر بکویم ادغام تشکیلاتی سه جریان در یک تشکیلات واحد با ساخت و بافت‌های تاکنونی بوده و هیئت‌های نمایندگی در عمل هرکدام به نوعی تلاش می‌کردهند مواضع نظری خود را بثابه پایه‌ای برای وحدت سه جریان تشییت نمایند. اختلاف نظر در عرصه‌های مختلف امری است روش و اشکار. اما این اختلافات محدود به اختلافات فرمولبندی شده در بیانیه مشترک نیست و صرفاً اختلاف نظر بین سه سازمان نیست بلکه حول تفاوthes فرمولبندی شده نیز نظرات مختلفی وجود دارد و

نیست. علاوه بر این باید این مسئله مهم را در نظر گرفت که در شرایط کنونی پیوندهای جنبش چپ انقلابی در خارج و داخل بشدت ضعیف است. در داخل تا آنجا که ما اطلاع داریم جنبش چپ عددتا بصورت افراد و محافل پراکنده وجود دارد. در خارج از کشور کروها و سازمانهای موجود بخش محدودی از نیروهای چپ را در خود تشکل نموده‌اند و طیف وسیعی بصورت افراد و محافل پراکنده به حیات خود ادامه می‌دهد. مضافاً به اینکه شکل سازمانی تشکلهای موجود در خارج با مضمون فعالیتشان خوانایی نداشتند و نیازمند بسته تحول جدی است. در چنین وضعیتی تلاش ما برای وحدت به مثابه نیرویی که در خارج از کشور قرار گرفته‌ایم در مرحله کنونی و در کام نخست بطور واقعی می‌تواند متوجه متعدد کردن نیروهای چپ انقلابی در خارج باشد. طبیعتاً این را هم باید روشن نمود که این وحدت چکونه در کامهای بعدی می‌تواند در خدمت متعدد کردن نیروهای چپ در داخل و کشور و پیوندهای جنبش چپ در داخل و خارج و کشور و پیوند مجموعه این جنبش با توده‌ها و در مرکز آن با طبقه کارکر، قرار بکیرد. تلاش برای وحدت سه جریان در این شرایط و در کام نخست در حقیقت جزیی از تلاش برای متعدد کردن نیروهای انقلابی چپ در خارج بشمار می‌اید. شکل مناسب برای چنین وحدتی چه می‌تواند باشد؟ ادغام سه جریان درهم در ساخت و بانست کنونی یا ایجاد تشکیلات بارتر و کلایش جبهه‌ای که بتواند علاوه بر این سه جریان، جریانها، محافل و افراد دیکری را در بر بکیرد و پیشبرد وظایف معینی را بطور مشترک ممکن سازد؟ تلاشهای هیئت‌های نایاندکی و کیتله‌های مرکزی سه جریان طی دو سال اخیر در چارچوب تشکل نخست صورت گرفته و مشکلات و موائع آن نیز کلایش روشن شده است ولی مسئله مهم این است که وحدت سه جریان در چنین شکل پارچه‌ای چنانچه تحقق نیز باید پاسخگوی نیازها و ضرورتهای مرحله‌ای و امو وحدت نیروهای چپ انقلابی در خارج نیست و شکل جبهه چپ" بیشتر با وضعیت کنونی خوانایی دارد. این شکل امکان می‌دهد که نیروهای کنترل‌دهنده کرد هم آیند و علاوه بر این سه جریان، جریانهای دیکر و عناصر و محافل درون این طیف همکاری سازمانیات‌های داشته باشند. چنین "جهبهه‌ای" علاوه بر ترسیم جهت‌گیریهای اساسی‌ای که هویت و سنتکری اثراً مشخص می‌کند، طرح و نقشه معینی را برای فعالیت مجموعه این نیروها می‌باید ارائه نماید که مضمون و راستای فعالیت و چشم‌انداز آن روشن و مشخص باشد. این طرح و نقشه فعالیت یا پلاتفرم فعالیت "جهبهه چپ" می‌باید پاسخ روشنی به مسئله چه باید کرد و وظایف این نیروها در مرحله کنونی در عرصه‌های گوناکون فعالیت توریک، سیاسی، سازمانیکران، تبلیغ، ترویج و غیره ارائه نماید و بر این پایه اشکال مناسب و صحیح برای سازماندهی و پیشبرد این فعالیتها ارائه شود. طبعاً این بدان معنی نیست که ما عیناً از روی جبهه‌های چیزی که بطور موققیست آمیز در کشورهای دیکر تشکیل شده است که بکرداری کنیم، بلکه باید آنچنان اشکال سازمانی‌ای را برکرینیم که در انتساب با مضمون فعالیت ارائه شده در پلاتفرم فعالیت "جهبهه" باشد. اینکه مضمون دقیق جهت‌گیریهای اساسی و پلاتفرم فعالیت و اشکال سازمانی‌ای جبهه چپ چیست، چیزی نیست که از پیش و توسط بسته نیرو تعیین شود. ایده‌ها و نظرات متفاوت و مختص‌الحکم از هم اکنون می‌تواند در این باره ارائه شود ولی در نهایت نیروهایی که چنین ضرورتی را تشخیص می‌دهند، با همکری هم و بطور مشترک آنرا باید تدوین کنند. بی شبیه پاسخگویی به سوال متعدد می‌شویم که چه بکنیم مسئله کره و مرکزی اینچنین تلاشی خواهد بود.

خلاصه کم بجا کوشش برای ادغام سه جریان درهم در ساخت و بانستهای فعلی و حول مبانی پیشنهادی در بیانیه مشترک، تنشایانی می‌باید در جمیت وحدت در جبهه‌ای چپ با سنتکریهای اساسی شخص بقیه در صفحه ۶.

وحدت، انژی این سه جریان را در جمیت پاسخگویی به کدام نیازها و ضرورتهای مرحله‌ای می‌خواهیم تمرکز نماییم؟ از آنجا که هنوز از جانب هیچیک از این سه جریان نظر روشنی در باره وظایف مرحله‌ای نیروهای انقلابی چپ در ایران در شرایط کنونی و وظایف مشخص نیروهای سنوال گرهی چه باید کرد؟ پاسخ کامل و روشنی داده نشده است، در پاسخگویی به پرسش فوق در باره وحدت نیز با مشکل روپرور هستیم. با این وجود زمینه‌هایی وجود دارد که ایده وحدت بین سه جریان را می‌تواند مطرح سازد. این زمینه‌ها کدامند؟

تمامی در وضعیت جنبش چپ در ایران نشان می‌دهد که علیرغم بحران، تشتت و پراکنده‌گی کشته، طیف‌بندیهای معینی بطور نسبی شکل گرفته و در حال شکل‌گیری است. گرچه حد و مرز این طیف‌بندیها هنوز بطور کامل روشن و پایداری مشخص نشده است ولی بطور نسبی قابل تشخیص است. هم از اینروست که هم اکنون ما از طیف نیروهای چپ انقلابی که بصورت افراد، محافل، کروها، سازمانها و... وجود دارد می‌توانیم سخن به میان آوریم که از طیف‌های دیکر از جمله طیف سوسیال لیبرال‌ها قابل تشخیص است. حدود و ثغور این طیف‌بندی را نه مواضع راه کارکر تعیین می‌کند، نه مواضع شورایعالی، نه مواضع تشکل ما و نه کروه دیکری، این یک طیف‌بندی عینی است. راه کارکر، شورایعالی، ما و نیروهای معینی، چه بخواهیم و چه نخواهیم در درون این طیف جای می‌کیریم. درون این طیف اختلاف نظرهای کشته و لی در عین حال سمت کیریهای اسلامی مشترک نیز وجود دارد. مثلاً نیروهای این طیف از انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم طرفداری می‌کنند، خواستار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق تحول انقلابی هستند، خواهان این هستند که طبقه کارکر به نیروی مستقل و مشکلی تبدیل گشته و رهبری روند و تحول انقلابی را به دست بکیرد و... بسته بررسی نزدیکتر نشان می‌دهد که راه کارکر، شورایعالی، ما و نیز کروهای دیکری با مسائل و مشکلات کلایش مشابهی رودرود می‌باشیم. تعمیق در این وضعیت روشن می‌نماید که تمرکز کردن انژی مجموعه نیروهای این طیف برای پاسخگویی به مسائل و مشکلات کنونی یک ضرورت عینی است. از همین رو تلاش برای متمرکز کردن انژی سه جریان و حتی فراتر از آن نیروها، محافل و افراد دیکری که در درون این طیف‌بندی قرار می‌کیرند ولی در جریان بحثهای وحدت شرکت نداشتهند، ضرورت داشته و مسئله‌ای میر بشمار می‌آید. متنها این تلاش در وهله نخست باید متوجه سمت دادن و متمرکز نمودن انژیها برای پاسخگویی به مسئله چه باید کرد باشد.

چکونه وحدتی؟

چکونکی سازمان دادن و تمرکز کردن انژی نیروهای مختلف در راستای واحد یا به عبارت دیکر شکل وحدت ثابت و لایتیفر بوده و بسته به اوضاع و احوال مشخص، اشکال کوناکون و متفاوتی می‌تواند به خود بکیرد. تحت بسته شرایط ممکن است بصورت ادغام چند کروه و سازمان و محفل در سازمانی بزرگتر متحقق شود و یا وحدت به صورت تشکیل جبهه‌ای چپ متجلی گردد و غیره... شکل وحدت در تمامی این موارد عیناً یکسان نیست. در هر شرایط مشخص، شکل معینی از وحدت که در انتساب با آن وضعیت بوده و پاسخگوی نیازهای مرحله‌ای بوده و بتواند راهکشا باشد می‌باید انتخاب گردد. یافتن اشکال مناسب در هر شرایطی کار آسانی نیست و نیازمند خلاقیت و شناخت صحیح و عیق از وضعیت شخص است. در شرایط کنونی وحدت جزیی اساساً نی تواند مطرح شود چرا که دو پیش شرط اصلی آن یعنی پیوند مستحکم بین جنبش چپ (جنپش سوسیالیستی) و طبقه کارکر و تشییت برنامه‌ای حقیقتاً کسوئیستی و علی در سطح نیروهای چپ هنوز فراهم

واعظ غیر متعظ

رسول

برای آزادی از مبارزه برای عدالت اجتماعی جدایی ناپذیر است... و بعد با لحن ناشایستی که به فرهنگ نیدانم چه کسانی شbahat دارد بما درس میدهد که «انقلاب یک رستوران کاسترونومیک نیست که بخششای مختلف غذای سفارشی با آداب و تشریفات خاص و حتماً با فواصل معینی سرو شود تا مشتریان شکم چران محترم مجال آروغ زدن و نفس تاره کردن داشته باشند». و سر آخر این سوال را در برابر ما قرار میدهد که آیا باید کذاشت سرمایه‌داری با الهام از رهنماههای صندوق بین‌المللی پول فعلاً خودرا «تکامل بدهد»؟

خوب به این رفیق با انصاف و فکور راه کارکری که برای توجیه کارنامه منفی خود در مباحثات وحدت به چنین اتهامات پی اساس عليه ما متول مگردیده‌چه باید کفت؟ و در تمام نوشته خود حتی در یک مورد هم، آنچه را که بما نسبت داده مستند نکرده است تو همه «علم و آدم» میدانند که ما نه مبارزه برای آزادی را از مبارزه برای عدالت اجتماعی جدا میکنیم تا جا داشته باشد که او بما یاد بدهد که «انقلاب یک رستوران کاسترونومیک نیست» و غیره و نه حرف ما هیچگاه این بوده است که «باید کذاشت سرمایه‌داری با الهام از رهنماههای صندوق بین‌المللی پول فعلاً خود را «تکامل بدهد» برنامه سازمان مایک بروناه دموکراتیک برای گذار جامعه ما از سرمایه‌داری به سوسیالیسم او یا بخشن دیگر برای سمتکری جامعه ما بسوی سوسیالیسم است و کیکه این حقیقت را وارونه معرفی میکند و بخش عده انتقادش را هم به همین امر اختصاص میدهد پیش‌پیش نشان میدهد که پای استدلالش بشدت می‌لنگد و برای پوشاندن ضعف استدلال خویش است که به چنین روشی متول میشود. باری اختلاف تراشی‌ها را واکذار کنیم به خود رفیق شالکونی و برویم سراغ اختلافات واقعی که بین ما و راه کارکر وجود دارد و در بیانه مشترک درباره وحدت منعکس کردیده استیکی از این اختلافات آنستکه برای گذار به سوسیالیسم، بکدام آلترناتیو حکومتی را طلب میکنیم؟ راه کارکر پاسخ میدهد دولت کارکری، بکذیری از اینکه در برنامه مصوب نخستین کنگره راه کارکر از «دولت واقعاً دموکراتیک و واقعاً مردمی» بعنوان دولت آلترناتیو یاد شده و در هیچ جای آن سخنی از این «دولت کارکری» وجود ندارد و همچنین در بیانه مشترک نیدانم به چه دلیل رفقای راه کارکر در فرمولبندی مواضع خود از بکارگیری این ترم اجتناب کرده‌اند اما پاسخ میدهم دولت دموکراتیک و مردمی به رهبری طبقه کارکر، باز هم بکذیری از اینکه رفیق شالکونی در این مورد نیز بما لطف کرده و این ادعایی بی‌پایه را مطرح کرده است که کویا ما آنچه را که بعنوان آلترناتیو حکومتی طلب میکنیم «بـ دموکراسی بورژوازی است»!

اما مقدم بر این اختلاف یک اختلاف بزرگتری در بین ما وجود دارد و آن پاسخهای متفاوت به این سوال است که اصولاً کارکر کیست؟ چون تا ندانیم کارکر کیست طبعاً نیتوایم بدانیم که «دولت کارکری» چیست؟ رفیق شالکونی با اشاره به اهیت اساسی این مقاله می‌نویسد: «منظور ما از کارکران» به کسانی هستند که «صرفاً از طریق فروش نیروی کارشناس زندگی میکنند» صرفاً نظر فخر از اینکه کارشناس فکری است یا جسمی یا در کدام شاخه از فعالیت اقتصادی است.

از نظر ما این تعریف اشتباه و کمراکننده است یه این دلیل ساده که همه کسانی که صرفاً از طریق فروش نیروی کارشناس زندگی میکنند، کارکر نیستند از جمله صاحبان پستهای «آب و ناندار دولتی» و یا

در میاره سیاسی-نظری یکی از روشهای سخیف و نکوهیده اینست که حرف در دهان حرفی بکذاری و سخنان بی‌ربطی را به او نسبت دهی بعد دون‌کیشوت‌وار به او حمله کنی و سرانجام در میان گردوغباری که خود بیا کرده‌ای دستهای خویش را به علامت پیروزی بالا برد و میدان رزم را با سلام و صلوات و فاتحانه ترک کنی متابغه رفیق محضرضا شالکونی در مقاله‌اش تحت عنوان «اختلاف بر سر چیست؟» مندرج در اولین شماره بولتن مباحث مشترک به چنین روشنی دست یازیده است‌او در بخش عده این مقاله نظراتی را به سازمان ماسازمان فدانی نسبت داده و به جنگ آن رفته است که با یه من سریش هم به ما نسی چسبید اینکار اکر از سوی کسی صورت میگرفت که با مواضع ما آشنایی چندانی نداشت شاید میشد آنرا بحسب بدنه‌ی کذاشت‌اما قابل تعمق و تعجب آور این است که شالکونی کیست که در اکثر قریب به اتفاق جلسات مباحثات سه جانبه «وحدت» حضور داشت‌بهین دلیل روش برخورد او بیچوجه قابل توجیه نیست.

پیرزادایم به اصل مطلب و ببینیم از نظر رفیق شالکونی «اختلاف بر سر چیست؟» او با اشاره به دو موضع عقایمی که باید جایگزین جمهوری اسلامی کردد و نیرویی که میتواند آنرا شکل بدهد بعنوان اساس اختلافات میگوید: از نظر سازمان مایه سرکونی جمهوری اسلامی باید کذار به سوسیالیسم در کشور ما سازمان داده شود و نیرویی که میتواند این کذار را امکان‌پذیر سازد تحداد کارکران و زحمتکشان است‌اما دو سازمان دیگر معتقدند که هرچند هدف نهایی ما سوسیالیسم است ولی کذار به آن فعلاً در کشور ما نمیتواند مطرح باشد بنابراین نظامی که با سرکونی جمهوری اسلامی باید بجای آن بنویسند یه دموکراسی بورژوازی است و نیرویی که میتواند آنرا مستقر سازد بلوکی است از کارکران و زحمتکشان و خردۀ بورژوازی.

علوم نیست این رفیق باوفا که لاقل یک‌سال و نیم فقط بر سر وحدت با ما نشست و برخاست داشته‌چکونه و از کجا این موضع را برای ما دست‌بین کرده که کویا ما معتقدیم کذار به سوسیالیسم فعلاً در کشور ما نمیتواند مطرح باشد اما برای او مراجعت به بونامه و یا سایر اسناد سازمان ما کار خیلی دشواری بود ماقلاً میتوانست به ذهن خود کسی فشار آورده و به یاد بیاورد که در بیانیه مشترک سه جریان درباره وحدت، که هنوز مرکب‌اش خشک نشده مطابقی عنوان شده که با ادعای او بیچوجه سازکاری ندارد در بخش توقعات این بیانیه‌ماز همان «الف بسم الله کفته میشود: الف‌سما سازمانی کمونیستی و کارکری هستیم که مضمون اصلی فعالیت خود را ایجاد بیرونده همجانه با کارکران و زحمتکشان و شرکت فعال در مبارزات جاری آنها و هدایت این مبارزات در جهت براندازی سرمایه‌داری و کذار به سوسیالیسم میدانیم!»

این جملات کاملاً صریح و روشن بوده و جای هیچ تفسیری را باقی نمی‌گذارد اما شالکونی که ظاهراً فراموش کرده است که چنین سندی را با ما به امضا رسانده میخواهد به آب و آتش بزنند و بهرتربیت که شده نشان دهد که ما فعلاً طرفدار سیستم سرمایه‌داری در ایران هستیم و بهین جهت بخش اعظم نوشته‌اش را به این امر اختصاص داده است‌او در جای دیگری چنین وانمود میکند که کویا از نظر سازمان ما مبارزه برای آزادی از دوره دموکراسی استقرار یافته و تکامل پیدا کند و سپس باید برای یک دوره دموکراسی استقرار یافته و تکامل پیدا کند و باز باید به فکر عدالت اجتماعی اقتداء و مینویسد: «اگر خلاف تصور طرفداران برنامه دموکراتیک‌در متن زندگی واقعی مبارزه

میروند که "وحدت" را مشروط و موكول به مردود شمردن سازماندهی هر نیروی غیرکارکری میکنند و صرفنظر کردن از این شرط را هم بستره خودکشی راه کارگر بحساب می آورند اما در عین حال در برنامه خود از ضرورت سازماندهی مبارزه زنان مبارزه خلتها برای حقوق ملی و مبارزه دهقانان صحبت میکنند که هیچیک بدبیهیست که جزو مبارزه کارگری محسوب نمیشوند!

رقای راه کارگر تاکنون درباره اینکه چرا سازماندهی مثلا دهقانان موجب "الودکی طبقاتی" چپ انتلایی میشود کستر استدلار کرده و بیشتر شعار داده اند اما رفیق شالکوئی در مقاله خود سعی کرده بطور ضمی و از بغل به مساله نزدیک شود و استدلای برای موضع راه کارگر دستوپا کند او مینویسد: "دموکراسی از طریق کشاندن همه مردم به مبارزه دموکراتیک به دست نی آید چنین جیزی در واقعیت عملی تقریبا از محلات استبخشی از مردم بنای منافع و جایگاه اجتماعی اشان در مقابل دموکراسی می ایستند و یا لاقل برای آن نی جنگید و بخشی دیگر آنرا فقط در محدوده بسیار تنکی میخواهند."

کدام بخش از مردم، بنای منافع و جایگاه اجتماعی اشان در مقابل دموکراسی می ایستند؟ منافع و جایگاه اجتماعی آنان چیست که باید از استبداد دفاع کنند؟! البته این واقعیت انکار پذیریست که ارتتعاج حاکم زمانی از حمایت اکثریت وسیع مردم برخوردار بود ولی اینهم واقعیت روشن است که رژیم جمهوری اسلامی هیچگاه جز در جهت تامین منافع تجار و بوروکراتها کام برنداشته است و درست از آنجا که "منافع و جایگاه اجتماعی" طبقات و اقسام مردم با منافع استبداد حاکم در تضاد قرار داشت و سیاستهای رژیم به خانه خرابی تعاملی اشاره مردمی منجر گردیده ارتتعاج فقهای روزبیرون بیشتر به انزوا کشیده شده و مود نفرت مردم قرار گرفته است.

و بعد برای آنکه هیچ بخش از مردم در مقابل دموکراسی نایستند چپ وظیفه دارد تبلیغات مسموم ارتتعاج را خنثی کرده و نه تنها کارگران و زحمتکشان بلکه بخشهای افراد و سیاستی از توده مردم را در جهت مبارزه علیه استبداد سازماندهی کند.

اما رفیق شالکوئی بگونه ای دیگر می اندیشد اما در ادامه مطلب میگوید: "مبارزه واقعی برای آزادی و دموکراسی از طریق بیدار کردن سازمانیابی و اتحاد آنها پیش میروند که در متلاشی کدن نظام ظالمانه موجود منافعی حیاتی دارند در جامعه کنونی ما اینان همان کارگران و زحمتکشان هستند که با تعریفی که از آنها شد اکثریت عظیم جمعیت کشور ما را تشکیل میدهند برخلاف تصور طرفداران برنام دموکراتیک مشکست یا پیروزی مبارزه برای دموکراسی را غالبا نه کمی طرفداران آن بلکه انسجام و قاطعیت نیروی مرکزی آن تعیین میکند و عموما انسجام و قاطعیت نیروی مرکزی جنبش است که گسترش دامنه آنرا تضمین میکند و نه بالعکس."

اولاً: نکته است که در شکست یا پیروزی دموکراسی، نیروی غیرمرکزی جنبش تعیین کننده است مساله اینست که چرا شما روی این نیروی غیرمرکزی جنبش علامت ضربدر کشیده و آنرا از رده خارج میکنید و یا حتی بدتر از آن جرایش منافعی در حمایت از استبداد قائل میشوید؟! اگر کیفیت نیرو در مبارزه برای دموکراسی تعیین کنند است اما چرا "کمیت طرفداران آن را باید نادیده کرft؟ چرا ایندو باید ضد و نقیض یکدیگر در نظر گرفته شوند؟

در ثانی تکریم که تعریف شما از کارگران و زحمتکشان دست باشد و اینان عبارت از همه "استخدام شوندگان" ایجادی استشار شوندگان باشند و مبارزه واقعی برای آزادی و دموکراسی تیازی به بیداری سازمانیابی و اتحاد تبیه مردم یعنی دهقانان و سایر اقسام توده مردم در شهرها که در استخدام کسی نیستند انداشته باشد در اینصورت شما چکونه میتوانید

مدیران و متخصصان عالیرتبه موسسات و واحدها که اکرچه "صرف‌افزار طبقاتی" شان در مقابل با منطق ذاتی نظام سرمایه‌داری هستند این تعریف واحد از طبقه کارگر که البته نه ابداع ماست و نه تازگی دارد با تعریف غالب در جنبش چپ تفاوتی آشکاری دارد تفاوتی که در سازماندهی و حتی در استراتژی سیاسی دارای تاییج دامنه‌داری است.

باز قابل تأکید است که طبقه کارگر مترادف با "طبقه مزدیک" نیست چرا که همه مزدیک‌بکار را تشكیل نمی‌دهند و چون موقعیت اجتماعی و طبقاتی مزدیک‌بکار را نیست‌بنابراین همه آنها در "مقابل با منطق ذاتی نظام سرمایه‌داری" قرار ندارند در جنبش چپ غالباً و بدروستی طبقه کارگر به آن کروههای اجتماعی گفته میشود که نه فقط صرفا از طریق فروش نیروی کارشان زندگی میکنند بلکه در عین حال استشار میشوند استشار شدن یکی از شاخصهای اصلی طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داریست حذف این شاخص و یکسان کردن کل مزدیک‌بکار با طبقه کارگر هرچند که ابداع "راه کارگر" نبوده و تازگی هم نداشته باشد بدیک تعریف نادرست از طبقه کارگر است که البته "تاییج دامنه‌داری" به دنبال خواهد داشت از جمله آنکه با حذف این شاخص دیگر مشکل بتوان بطور کل جامعه سرمایه‌داری را جامعه‌ای مبتنی بر استشار انسان از انسان تعریف کرد کدام انسانها در این جامعه استشار میشوند؟! آیا سرمایه‌داری بدون استشار و از وایه پیچ و می معنایی نخواهد بود؟..... بنابراین روش ایست که تعریف "راه کارگر" از طبقه کارگر دارای تاییج زیانبار دامنه‌داری هم در سازماندهی و هم در استراتژی سیاسی است با این وجود منفی چنین تعریفی را م شرط وحدت قرار نداده ایم چرا که بر این باوریم که استدلار محکمی پشت آن وجود ندارد و مدافعانش دیر یا زود به نادرستی آن اذعان خواهند کرد اما تایید و صحه کذاشتن بر این تعریف که راه کارگر آنرا از جمله شروط وحدت محسوب میکند مطلقاً قابل پذیرش نیست.

باری برگردیم به مساله دولت آلتربناییو.

بیشتر گفته شد که "سه جریان" درباره مضمون "برنامه کذار" به کواه متن بیانیه مشترک خواهی نظر دارند اما روش ایست که سرنگونی جمهوری اسلامی پیش‌رطه هرگونه تحول اساسی در مناسبات اجتماعی جامعه ما است در تحقق چنین پیش‌رطه کدام نیروهای اجتماعی ذینفع هستند و به بیان دیگر سرنگونی جمهوری اسلامی محصول مبارزه کدام نیروهای اجتماعی میتواند باشد لو در این رابطه وظیفه یک حزب کمونیست در شرایط مشخص جامعه ما چیست؟

از نظر ما، کارگران و زحمتکشان بلحاظ موقعیت عینی اجتماعی اشان نیروی اصلی و قاطع ترین نیرو در مبارزه برای دموکراسی و سرنگونی رژیم ارتتعاجی بشمار میروند اما در این مبارزه مکارگران و زحمتکشان تنها نیستند و سایر اقسام مردمی از جمله دهقانان و خردبه بورژوازی شهری را که نیروی اجتماعی وسیعی را در جامعه ما تشکیل میدهند در کنار خود دارند و پیشرفت مبارزه متحده این مجموعه است که میتواند به سرنگونی رژیم و برقراری دموکراسی در ایران منجر شود در نتیجه چپ زحمتکشان است باید در جهت سازماندهی مبارزه کارگران و سایر اقسام مردمی در راستای خواستهای ترقی خواهانه و متحد ساختن توده‌های در عرصه‌ها و مناطق مختلف تلاش ورزد. رفقای راه کارگر به این جنبه از وظایف چپ نه تنها بی اعتنا مانده و عنایت نمیکنند بلکه به سازماندهی هر نیروی غیرکارکری بگونه‌ای برخورد میکنند که کویی از کفر ابلیس هم بدتر است. آنان در این "تاب‌گرانی طبقاتی" تا جایی پیش

باقی از صفحه ۵ گاست قدرت و بناپارهیزم...

قوی به اسم سازمان، ارگان و فقط اسم دیگر توانقات، بر جست کردن مسایل فرعی و بیویژه عدم پذیرش مصوبات کنگره مشترک و نایندگان آن به عنوان یث کلیت جدید، کلیتی جدا و ورای حصارهای فرقه‌ای – مصنوعی ... همکی حکایت از آن دارد که نایندگی این سازمان جسارت در اقلیت قرار گرفتن را ندارد. طرح مسایل نظری نام و اسم و پرسنیپ کردن آن، در واقع پرسنیپ کردن تقیم صندلیها در گاست قدرت سازمان جدید است. مشکل اصلی نه مسایل مطروحه، بلکه تحکیم قدرت بر فرقه مصنوعی کنونی و گرفتن امتیاز برای شرکت شدن در قدرت و فرمان راندن است.

از آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد که امیدی به ساختهای کنونی رهبری نسی‌توان داشت. اگر اعضاء و کادرهای سه سازمان – به همراه رهبری شورایعالی – که مصنوعاً جدا از هم نکهاداشت شده‌اند، نجنبند نه تنها تلاشی سازمانهای موجود رقم خواهد خورد، بلکه جنبش چپ نیز از آنچه اکنون هست بی‌رمق خواهد کشت و این در نهایت به معنای تخلیه بیشتر عنصر چپ از حیات سیاسی جامعه خواهد بود.

۱۲۷۲ فروردین

در اینجا ضروری است اشاره کنم که در طول یکمال و نیم کذشته و در مجموعه مذاکرات نایندگان شورایعالی مجموعاً موضع اصولی، با انعطاف و وحدت‌طلبانه‌ای را نایندگی کرده‌اند.

باقی از صفحه ۶ چگونه وحدتی و...

و وظایف و برنامه فعالیت روشن و معین، متمرکز شود. به نظر من رفقای هرسه تشکیلات در کام اول نظر خود را در رابطه با مسئله وحدت حول ادغام سه تشکیلات درهم در ساخت و بافت کنونی یا متعدد شدن در "جبهه چپ" می‌باید مشخص نایندگی. اگر چنانچه پاسخ قطعی "جبهه چپ" بود، در آن صورت بحث وسیع نه تنها در میان این سه جریان بلکه در مقیاس کترده‌تری و با شرکت دیگر جریانات، عناصر و محاذل این طیف، حول تدوین سمت‌کریبی‌ای اساسی، وظایف، برنامه فعالیت و ساخت "جبهه چپ" به جریان بینند و پس از جعبه‌ی نهایی کامهای عملی جهت تشکیل آن برداشته شود.

اردیبهشت ۷۲

باقی از صفحه ۷ دولت ایدئولوژیک ...

سوال شخص اینجاست که وقتی بر انتقال قدرت به نایندگان منتخب همه مردم تاکید می‌کنیم، اگر به فرض این مردم که اکثریت آنها میان کارکران و زحمتکشان هستند، هنوز ناآکاه بودند و آرای خود را پشت حکومت اسلامی دیگری کذاشتنند، ما دو باره سفره فاشیسم کابوس یا واقعیت را پیش می‌کنیم و برای برآت کارکران و زحمتکشان از بار مستولیت انتخابی که کرده‌اند، "از سازنها و معامله و لباس عوض کردنهای سرمایه‌داری وابسته حرف می‌بسم یا به زبان ساده به کارکران و زحمتکشان و دیگر مردمی که به این حکومت رای داده‌اند می‌کوییم که این انتخاب شما، زندگی شما را تباہ خواهد کرد؟

این فکر متناقض امروز در یکسو به اتحاد و هیئت‌کی همکی نیروهای ترقی خواه، دمکرات و خواستار عدالت اخنساعی نظر دارد و از دیگر سو به تجمع قلیلی از خواص پالایش یافته بذر می‌کند. فردا اگر در تحولات آینده ایران بفرض غلب پیدا کند، فقط به آراء کسانی رسیت می‌بخشد که پشت حزب او و متخفیین حربی او ایستاده باشند نه یث کلمه زیاد و نه یث کلمه کم.

نظام سوسیالیستی را بعنوان نظامی متمکی به آرای مردم او نه فقط کارو زحمتکشان اتووصیف کنید و بگویند: "این نظام فقط با انتخاب آزادانه مردم می‌تواند ایجاد شود و پایرچا بیاند بنابراین مسلم است که چندچون آن را نیز نهایتاً انتخاب آزادانه مردم تعیین می‌کند و مردم هروقت خواستند می‌توانند عناصر فرعی یا اصلی آنرا تغییر بدهن و یا اصلاً کل نظام را کنار بکشند و نظام کاملاً متفاوتی بجای آن بنشانند."

شما که للانی بلدید مریق شالکوئی بچرا خواباتان نمی‌برد! اگر این نظام با انتخاب آزادانه مردم است که می‌تواند ایجاد شده و پایرچا بیاند و دموکراسی بمفهوم عمیق و وسیع کلمه از بارزترین مشخصه‌های آن است پیس دیگر سخنرانی کردن در باب اینکه "بخشی از مردم بنای منافع و جایگاه اجتماعی‌شان در مقابل دموکراسی می‌ایستند" و غیره از چه صیغه‌ایست و به چه معنایست؟ منطق که نباید منطق "یک بام و دو هوا" باشد اگر ایجاد نظام سوسیالیستی ممکن بوده و نباید آن را به "روز محشر" حواله کرد و استقرار آن منوط به انتخاب آزادانه مردم و نیازمند پشتیبانی مردم است پس بطريق اولی همین مردم او نه فقط طبقه کارکرایان باید بتوانند علیه رژیم و برای آزادی و دموکراسی بجنگند و پیش از هر چیز به حیات استبداد آخوندی در کشور پایان دهند نمی‌شود در سوسیالیسم به فاکتور "مردم" تکیه کرد و در مبارزه برای دموکراسی فقط به "طبقه کارکر" همین کیر و تناقض "راه کارکر" همانطور که قبل اشاره کردۀ‌ام در مورد مقوله "دولت آلترناتیو" بیز کاملاً بچشم می‌خورد یعنی از یکطرف رفقاء راه کارگر در برنامه خود از "دولت واقعاً دموکراتیک و واقعاً مردمی" صحبت می‌کنند که از طریق کسب آرای اکثریت در انتخابات عمومی برگزیده می‌شود و از طرف دیگر در مباحث وحدت "دولت کارگر" را پیش می‌کنند که دولتی است که فقط از پشتیبانی کاکران برخوردار است. ما بر این باوریم و واقعیت زندگی هم اینرا نشان میدهد که یث آلترناتیو صرفاً کارکری مستشكل از کمپیستها یا جریانهای سیاسی پیشاپنده طبقه کارکر به تنها ای سی‌تواند انقلاب ایران را علیه رژیم جمهوری اسلامی رهبری کرده و بطور انحصاری به قدرت رسیده و یا در فردای انقلاب حائز اکثریت آرای مردم در انتخابات آزاد باشد حتی اگر بنای تعریف راه کارکر همه مزدیگران را طبقه کارکر و اکثریت جامعه فرض کنیم چنین نیرویی نمی‌تواند بطور یکپارچه از یث یا چند جریان کارکری پشتیبانی کند برنامه ما یث براحتی انتقالی است که هدف اصلی اجتماعی‌اش برانداختن حاکمیت سرمایه بزرگ در عرصه‌های مختلف حیات جامعه ماست این یث ضرورت اساسی جنبش ماست که در چنین راستایی و سیعترین نیروهای انقلابی و مردمی ایوزیسون مشکل شده و مبارزه برای سرکنونی رژیم ارتقا یابی را هرچه محدودانه‌تر به پیش برند چنین آلترناتیوی یث آلترناتیو دموکراتیک و مردمی است که خلا آن در جنبش ما هر روز بیشتر احسان می‌شود.

....

من در این نوشتۀ‌ماز مقاله رفیق شالکوئی بطور کلی انتقاد کردماما در یث نکته عمیقاً با وی موافقم و آن جایست که او می‌گوید: برای اینکه روی اختلافات مضمونی متمرکز شویم و هسته اصلی اختلاف را دریابیم بیتر است سعی کنیم نظرات واقعی هر طرف را به درستی بفهمیم و بدفهمی‌هایی را که ممکن است از نظرات یکدیگر داشته باشیم، کنار بکشیم. این حرف کاملاً درستی است فقط مشروط به آنکه واعظ غیر متعظ باشیم و به آنچه می‌گوییم واقعاً عمل کنیم.

فلسفه وحدت چیست ؟

برهان

نایندگی خود را موظف و مکلف به انجام وحدت علیرغم اختلافات موجود نکرده بلکه همچنانکه در کزارشات به اعضا نایندگی و کمیته مرکزی سازمان کارکران اقلالی علاقه نشان به هیئت نایندگی خود ماموریت داده بود که با برکزاری جلسات مشترک با هیئت‌های نایندگی دو سازمان دیگر باز عق و دامنه این اختلافات یک ارزیابی ارائه دهد تا بر مبنای آن بتوان دریافت که آیا اختلافات در چارچوب یک حزب واحد میکند و میتوان بلافضله کنکره وحدت را در دستور قرار داد یا خیر؟

همچنانکه وقوف بر وجود اختلافات نی باشد مانع از تلاش و آزمون در جهت وحدت شود، این تمايل و تلاش در عین آکاهی بر اختلافات نیز ناید بمعنی تعهد به وحدت با وجود اختلافات اساسی فهمیده شود. آنهانی که به کلایه می‌کویند شما که از قدیم این اختلافات را می‌دانستید چرا موضوع وحدت را به پیش کشیدید؟ یا توقع دارند که به بیانه وجود اختلافات باز تلاش و آزمون برای وحدت پرهیز میکردیدم و یا چون در عین وقوف بر اختلافات دست به این تلاش زده‌ایم پس متوجه و موظف به وحدت باشیم با هر اختلافی و هرچه باداید!

یک چنین انتقادی هرچند که از علاقه به وحدت سرچشمه کرفته باشد، ابداً بر فلسفه این وحدت و شرایط یک وحدت بنیادی و پایدار متنبی و منطبق نیست.

دومین نکته‌ای که در انتقاد از مسئولین راه کارکر بر آن تکیه میکنند این است که چرا کمیته مرکزی راه کارکر که ابتدا توافق حاصله روی برنامه اجرایی حکومت آلتزناشی را برای وحدت کافی دانسته بود، بعداً تغییر نظر داد و شرایط دیگری را بر آن افزود و بدین ترتیب توافق حاصله را به بنیست کشاند؟

اولاً تغییر نظر حق هرگزی است هرگز ممکن است اشتباه بکند و حق دارد آن را اصلاح کند ثانیاً همچنانکه در استناد موجود نایندگی است‌هنگام بحث در کمیسیون مشترک بمنظور تدقیق و تکمیل همان برنامه اجرایی که کلیت آن مورد قبول کمیته مرکزی راه کارکر هم قرار گرفته بود، روشن شد که برخلاف تصور اولیه هیئت نایندگی و کمیته مرکزی راه کارکر توافق روی مضماین اجرایی برنامه‌نشاشی از رفع اختلافات اساسی بوده بلکه پرده‌ای بر آنها بوده است‌قضیه به اینصورت است که در بحث‌های پیشین روی این موضوع که ما برای چکونه دولتی مبارزه میکنیم، این پندار یا این فرض و احتمال مطرح شده بود که نکند اختلافات ما در این زمینه اساساً ترمینولوژیک است و اکر اصطلاحات را کنار بکذاریم و مضمونی را که در بطن آنهاست به بحث بکذاریم، معلوم شود که هسکی یک چیز میخواهیم بربایه چنین احتمالی اصطلاح "دولت" کسون و یا هر نام دیگری بر دولت موردنظر کنار کذاشت شد و قرار شد که برنامه‌ای که دولت موردنظر ما باید اجرا کند به بحث کذاشت شود بر سر این برنامه‌توافق حاصل شد و کمیته مرکزی ما کلیات آن را تصویب کرد و لی خواستار تدقیق آن شد در جریان بحث مشترک برای تدقیق اختلاف‌نظرهایی بروز کرد که نشان داد مسائل اساسی کماکان برسر جای خود هستند ما حزب کدام طبقه هستیم یعنی مضمون فعلیت ما چیست؟ آیا ما وظیف سازماندهی مبارزه طبقاتی خرد بورژوازی را هم بر عهده داریم؟ برنامه‌ای را که بر سرش توافق

در اظهارنظرهای مربوط به مسائل وحدت سه سازمان، برخی از رفقا پیش از هر چیز به کله‌کزاری و انتقاد از روش‌های هیئت نایندگی و کمیته مرکزی سازمان کارکران اقلالی علاقه نشان می‌دهند. این رفقا مسئولین راه کارکر را به نقض توافقات و شرط‌کذاری‌های بی‌مورد بمنظور مانع تراشی در راه وحدت متهم میکنند و تصویری نادرست ارائه میدهند که در یک طرف آن مسئولین راه کارکر ایستاده‌اند که مخالف وحدت‌اند، و در آن طرف مسئولین دو سازمان دیگر که موافق وحدت‌اند، اما حقیقت این است که نه در آنطرف عموماً به اصل وحدت مخالف نیست بلکه مسئله بر سر شرایط وحدت است. هیچکس نیست که وجود اختلافاتی را که در بیانه مشترک نیز اعلام شده‌اند انکار کند. دسته‌ای از رفقا این اختلافات را اساسی نی‌دانند و خواهان وحدت علیرغم این اختلافات اندسته دیگر این اختلافات را اساسی تلقی می‌کنند.

این سه فقط بیانکر اختلاف در نکرش به شرایط وحدت بلکه مهمتر از آن بیانکر اختلاف در ارزیابی از اهمیت و جایگاه موضوعات مورد اختلاف، در هویت یک حزب و در دلیل وجودی و در استراتژی آن است.

در انتقاداتی که بر مسئولین راه کارکری میکنند عموماً بر دو نکته تکیه دارند یکی اینکه: کنکره و نیز کیته، مرکزی راه کارکر از قدیم بر اختلافاتی که امروز بر آنها انکشت می‌کنند واقع بوده و علیرغم آن حکم بر وحدت داده‌اند، پس چرا حالاً آنچه را از پیش میدانستند و با وجود آن خواهان وحدت بودند به عنوان مانع وحدت بیان میکشند؟

این ایراد را کسانی می‌کیرند که در منطق خودشان علیرغم اختلافات موجود، وحدت می‌بایست صورت میکرفتاماً به این رفقا باید یادآوری کرد که نکنکره سازمان کارکران اقلالی و نه کمیته مرکزی آن مطلقاً وحدت علیرغم اختلافات موجود را مدنظر نداشته‌اند در قطعنامه مربوطه که در نکنکره سازمان ما تصویب شده گفت می‌شود: "نکنکره سازمان، کمیته مرکزی منتخب نکنکره را موظف میکند که با طرح نقشه‌های لازم زمینه‌های وحدت حزی را با جریاناتی که بتوانند حول کارپایه واحدی متحد شوند با آنهنگی مناسب فراهم بیاورد بدبیهی است که در کام اول سازمانهایی که به لحاظ مبانی نظری و ایدئولوژیک بیشترین نزدیکی را با سازمان دارند مانند سازمان فدائی‌ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شورایعالی مدنظر هستند" دیده می‌شود که حتی با دو سازمان مورد تأکید نیز وحدت به حصول یک کارپایه پلاتفرم واحد مشروط شده است و نه بی‌قید و شرط یا علیرغم اختلافات معلوم بر نکنکره، نکنکره ما کمیته مرکزی منتخب را بیچوچه موظف به وحدت با دو سازمان دیگر نکرده است بلکه موظف به تلاش در این جهت بشرط رسیدن به توافق بربایه یک پلاتفرم مشترک کرده است‌پس اکر کمیته مرکزی ما همانا به دلیل عدم حصول یک پلاتفرم مشترک بمنیست مذاکرات وحدت را اعلام میکند نهیتوان آن را به تخطی از مصوبه نکنکره متهم ساخت و قوف نکنکره ما بر اختلافات فی مابین حقیقت دارد، اما اینکه نکنکره حکم وحدت علیرغم این اختلافات را داده باشد حقیقت ندارد، ایضاً درست است که کمیته مرکزی نیز از پیش بر این اختلافات آکاهی داشته است ولی هیست

از طرف دیگر این ایده نیز بهیچوجه قابل دفاع نیست که تصمیم کیری در مورد مسائل اساسی مورد اختلاف به کنگره مشترک احوال شود همه‌چیز را میتوان به کنگره مشترک سپرد بجز تعیین هویت و رسالت طبقاتی مان، و نوع دولتی که استقرارش فلسفه وجودیمان را توضیح میدهد هیچگل از ما بقصد جستجوی اصالت و رسالت نیست که میخواهد وحدت کند بلکه فرض اصالت و رسالت یکانه است که منطق وحدت را توضیح میدهد و نهایت بی‌اصولیتی است که اختلاف‌نظر در این دو مورد به رای کنگره مشترک کذاشته شود و اقلیت تابع اکثریت شود به همین خاطر است که هیئت تمایندگی و کمیته مرکزی راه کارکر اعلام کرداند که وجود توافق اولیه بر سر این دو موضوع پیش‌شرط حتمی برای فراخوان کنگره مشترک است و هر موضوع دیگری میتواند به تصمیم کنگره مشترک احوال شود در همینجا باید تذکر دهم که مطلب غیظالود و نه چندان خالی از خصوصیتی که در آخرین پاراکراف نوشته رفیق امین [از سازمان چریکهای فدائی خلق] ادر نخستین بولتن آمده است بخالی از حقیقت و تعبیری در جهت دخواه این رفیق است ایشان با اشاره به ایکه راه کارکرها وحدت را مشروط به توافق در بندهای یاد شده کرده‌اند عبارت "توافق" را "معنا" میکند که کویا برای راه کارکری‌ها "توافق" به معنای رفع اختلاف است یعنی انصاف از نظر خود و پذیرش عقیده دیگر بدون اینکه به آن اعتقاد رسیده باشی. "وی این" معنا "ی من درآوردن را تفسیر هم میکند که کویا غرض از آن تقدیم و دهن بند ایدنلولوژیک زدن است و کوئی که کسی چنین چیزی کفته باشد ادامه میدهد": "کسی که می‌کوید حرف امروز مرا پیذیر تا با تو وحدت کنم، فردا اکر زیر پوشش یک چتر حزنی واحد همه حرفهای او را تکرار نکنی اخراج‌تصفیه و انشعاب... تنها راه علاج است تمایل به توافق نظری نشانه بارز عدم تفاهم در مناسبات و همان حیات تشکیلاتی است بستر بزرگترین دیکتاتور مایی جزئی و نماد امحاء دمکراسی درونی حزب سیاسی است...."

آنچه محرز است این است که اتهام زنی و کوشش برای مسموم کردن جو، کمکی به روشن شدن مسائل نمیکند شرط اول دمکرات بودن و احترام به نظر دیگران، عدم تحریف نظراتشان و پاییندی به حقیقت است و حقیقت در این مورد آن است که از نظر مستولین راه کارکر، "معنای" اینکه شرط وحدت توافق در دو سنه یاد شده است، این نبوده و نیست که بیانید سازش کنید تقدیم کنید و نظر ما را پیذیرید تا با شما وحدت کنیم بلکه این بوده و هست که: آن چتر حزنی واحد که میتواند ما را با هر تیروی دیگری در زیر پوشش خود بکیرد حزب طبقه کارکر بودن ۱ و مبارزه طبقاتی خردۀ بورژوازی را سازمان ندادن او نیز مبارزه برای حاکمیت طبقات کارکر و زحمتکش ۱ و نه یک جبهه خلقی علیه استبداد و سرمایه بزرگ و استبداد است نکفته‌ایم و نه کوئیم بیانید روى اين دو شرط توافق کنیم. کفته‌ایم و می‌کوئیم: اینها پیش‌شرط‌های ما برای وحدت اند اینها تعريف حزب مورد نظر ما هستند پس تنوع نظری درون حزنی نمیتواند شامل این موارد شود ادر این توافق حاصل است، وحدت کنیم، اکر نیست، نمیکنیم موضوع به همین روشی است چنین توافقی در سطح هیئت‌های مذاکره کننده وجود نداشت اند اینها مباحثات در سطح اعضا معلوم خواهد کرد که آیا چنین توافقی در پیکره‌های سه جریان وجود دارد یا خیر و تکلیف تلاش‌هایی که برای وحدت صورت گرفت روشن خواهد شد.

داریم دولتی با کدام ترکیب طبقاتی میتواند به اجرا درآورد؟ عبارت دیگرما در راه به قدرت رسیدن کدام بلوک طبقاتی مبارزه میکنیم؟ پاسخ به این سوالات هویت حزنی، و خط استراتژیک فعالیت ما را روش میکند رفقانی که توافق بر سر مضماین برنامه‌ای را برای وحدت حزنی کافی میدانند، اشتباه میکنند زیرا روزی که اجرای چنین برنامه‌ای در دستور قرار بگیرد هنوز فرا نرسیده و مربوط به آینده‌ای نامعلوم است، حال آنکه مبارزه برای شکل‌کری آن بلوک طبقاتی که میخواهیم به قدرت برسد و چنین برنامه‌ای را اجرا کند مشغله نقد و مسئله همین امروز ماست چگونه میتوان به استحکام وحدتی امید بست که پایه‌اش توافق بر روی یک برنامه واحد است ولی در فعالیت عملی و در راستای استراتژیک چنین برنامه‌ای، عده‌ای برای حاکمیت بلوکی از طبقات کارکر و زحمتکش مبارزه میکنند و عده‌ای دیگر برای حاکمیت "بلوکی از طبقات" ۱ البته به رهبری طبقه کارکر! ۱. وقتی مضمون فعالیت واحد و استراتژی طبقاتی واحدی وجود نداشته باشد چگونه میتوان وحدت کرد پچین وحدتی چه خاصیتی میتواند داشته باشد و چقدر میتواند دوام بیاورد؟

اینکه کمیته مرکزی ما توافق روی مضماین برنامه‌ای را کافی برای وحدت دانسته بود یک اشتباه بود آنچه که تحت عنوان دکده کردن ترمهای رمزدانی از اصطلاحات صورت گرفته نه فقط چشمپوشی از "نام" دولتی که برای آن مبارزه می‌کنیم بلکه مسکوت کذاشتن مضمون طبقاتی آن بود میتوان از انتخاب "نام" برای این دولت فعلاً صرفنظر کرد ولی نمیتوان ترکیب طبقاتی آن را مسکوت کذاشتن این دو خیلی با هم فرق دارند و کمیته مرکزی ما متوجه آن شد و اشتباهش را با قید اینکه ترکیب طبقاتی دولتی که میتواند مجری برنامه مورد توافق باشد باید صراحت یابد اصلاح کرد نظرات منعکس در بیانیه مشترک و در همین بولتها هم کواه آند که اختلافات اساسی نه در اصطلاحات بلکه در نظرکاوهای طبقاتی و سیاسی ما هستند به همین دلیل اکر بجای انتقادی بر کمیته مرکزی ما باشد در این است که چرا مسکوت کذاشتن مضمون طبقاتی دولت جایگزین را با چشمپوشی از ذکر نام آن یکی کرفت و توافق روی مطالبات برنامه‌ای را کافی دانست، و نه در این که چرا این خطای خود را تصحیح کرد.

در وجود این اختلافات حالا دیگر هیچکس بخشی ندارد بحث بر سر این است که وحدت با وجود این اختلافات آری یا نه؟ گسانی که به این سوال جواب مثبت میدهند به کان من بر دو دسته‌اند دسته دسته‌ای که این اختلافات را پایه‌ای نمیدانند و دسته‌ای که علیرغم پایه‌ای دانستن این اختلافات، بخاطر برخی ملاحظات سیاسی برای مایوس نکردن مشتاقان وحدت چپ و یا پهلوانی از اینها دهد که اکر مسائلی چون "سازماندهی کدام طبقه؟" و "مبارزه برای حاکمیت کدام طبقات؟"، مسائل پایه‌ای و اصولی نیستند، پس هویت و رسالت یک حزب توسط کدام مبانی و اصول تعیین میشود؟ لب رفقانی از دسته دوم که نکران مایوس شدن مشتاقان وحدت چپ یا نیشخند بدخواهان هستند باید کفت که آنچه جنبش کارکری و کمونیستی بدان احتیاجی ندارد و از آن زیان هم خواهد دید، نمیدآفرینی‌های بی‌پشتونه و ظاهرسازی‌های توخالی است صدمات سیاسی و روانی یک انشعاب ناشی از وحدت شکننده و سست، بمراتب بیشتر از سرنگرفتن چنین وحدتی است همانطور که انصاف در دوره نامزدی بمراتب بیشتر از طلاق در فردای یک ازدواج سرسری از روی هوس یا مصلحتی است.